



«حکمران» رسانه شماسست،
در انتشار آن مشارکت کنید

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

علی، حقیقتی بر گونه اساطیر

ملت ایران، بارهبر مقتدر و مظلوم خود وداع نمودند

میراث خامنه‌ای؛ از تثبیت قدرت ملی تا حرکت در مسیر تغییر نظم جهان

حسین زمانی میقان
پژوهشگر حکمرانی



چهار دهه رهبری امام شهید نه صرفاً یک دوره سیاسی، بلکه فصلی تعیین کننده در تاریخ ایران معاصر است؛ فصلی که در آن کشوری احاطه شده در فشارهای امنیتی، اقتصادی و ژئوپلیتیک، آرام آرام قامت راست کرد، توانمند شد و جایگاه خود را از یک بازیگر محصور در تنگنای تهدید، به نیرویی اثرگذار در معادلات منطقه‌ای و جهانی ارتقا داد. این مسیر را نه یک روند معمولی، بلکه حرکتی تاریخی بود که هدف آن بازگرداندن ایران اسلامی به جایگاه طبیعی خود در ساحت قدرت و تمدن سازی بود.

ایران پس از جنگ و در مواجهه با تحریم‌های فزاینده، در موقعیتی قرار داشت که بسیاری از ناظران خارجی گمان می‌کردند استمرار حاکمیت مستقل آن دشوار خواهد بود. اما رهبری، به زعم آنان، تصمیم گرفت فشار را تبدیل به فرصت کند. تهدیدها به انگیزه‌ای برای خوداتکایی بدل شدند، تحریم‌ها به عامل جهش‌های علمی و فناورانه تبدیل گشتند، و محدودیت‌ها بستری شدند برای بازتعریف مفهوم قدرت ملی. در این چارچوب، قدرت ایران نه تنها در شاخص‌های اقتصادی یا ویژگی‌های نظامی سنجیده می‌شد، بلکه در استقلال اراده، ظرفیت علمی، توان تولید بازآرندگی، انسجام هویتی، و مهم‌تر از همه، قدرت اثرگذاری بر روندهای فرامرزی معنا پیدا کرد.

«ایران کنشگر» مهم‌ترین دستاورد این دوره بود. ایران دیگر کشوری نبود که تحولات منطقه‌ای آن را احاطه کرده باشند؛ بلکه به بازیگری تبدیل شد که خود می‌تواند روندها را تغییر دهد، موازنه‌ها را جابه‌جا کند و هزینه تصمیم‌گیری دشمنان را بالا ببرد. پیشرفت‌های دفاعی و فناورانه، توسعه عمیق راهبردی، حضور مؤثر در غرب آسیا، و پیوندهای راهبردی با قدرت‌های نوظهور، همگی گام‌هایی بودند که جایگاه ایران را از یک کشور تحت فشار، به قدرتی دارای ابتکار عمل ارتقا دادند.



منطقه‌ای و جهانی سایه می‌اندازد» تبدیل شود. این میراث نه پایان یافته است و نه محدود به گذشته؛ بلکه طرحی زنده، روبه آینده و در حال گسترش است. طرحی که ایران را در مسیر توانمندسازی، بازتعریف قدرت، مشارکت در شکل دادن به نظم جهانی جدید و حرکت به سوی تمدنی نو قرار داده است. این میراث، ایران را در موقعیتی قرار داده که بتواند نه فقط قدرتی مهم در منطقه، بلکه یکی از حاملان اندیشه‌ای تازه برای عبور از نظم سلطه‌محور و گشودن افقی تازه برای جهان اسلام و ملت‌های مستقل باشد.

فشارهای مشابه، دچار فروپاشی سیاسی یا عقب‌نشینی راهبردی شدند. ایران نه تنها پابرجا ماند، بلکه از دل همین فشارها، توانمندتر و اثرگذارتر بیرون آمد. میراث چهار دهه رهبری رانمی‌توان مجموعه‌ای از سیاست‌ها یا

چهار دهه رهبری امام شهید، علاوه بر تثبیت قدرت ملی و ارتقای موقعیت منطقه‌ای، حامل یک ایده کلان‌ترین بود: نقد نظم موجود جهانی و تلاش برای حرکت به سمت نظم تازه. نظمی که بر خلاف جهان تک‌قطبی پس از جنگ سرد، بر عدالت، استقلال ملت‌ها و توزیع واقعی قدرت مبتنی باشد. سخن گفتن از جهان چندقطبی، تنها یک موضع‌گیری سیاسی نبود؛ بلکه جهت‌گیری راهبردی ایران اسلامی در روابط بین‌الملل بر پایه همین نگاه شکل گرفت. همکاری با قدرت‌های جدید و مستقل، ایجاد و حضور فعال در پیمان‌های نوظهور، حمایت از ملت‌های مستقل و مقاومت در برابر فشارهای قدرت‌های مسلط، همگی بخشی از تلاش برای شکل دادن به نظمی متفاوت بود.

ایران اسلامی در این دوره، تنها به دنبال افزایش قدرت خود نبود؛ بلکه می‌خواست سهمی در رقم‌زدن آینده جهان داشته باشد. جهانی که در آن ملت‌های مستقل بتوانند بر مبنای هویت، فرهنگ و اراده خود تصمیم بگیرند و مسیر پیشرفت‌شان را نه بر اساس الگوهای تحمیلی، بلکه بر پایه ظرفیت‌های درونی و آرمان‌های تمدنی خود طراحی کنند. در همین راستا امام شهید، مفهوم و الگوی «تمدن نوین اسلامی»، افق‌نهایی این حرکت معرفی کرد؛ افقی که در آن ایران باید نقش پرچم‌دار داشته باشد. الگویی از پیشرفت که علم، معنویت، عدالت، عزت ملی، استقلال و هویت را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و ایران نه صرفاً قدرتی منطقه‌ای، بلکه محور شکل‌گیری حرکتی تمدنی است که می‌تواند در برابر نظم سلطه‌محور قد برافرازد.

ایران توانست در برابر فشارها فرو نپاشد و اراده ملی خود را حفظ کند. این ایستادگی و این تداوم، بزرگ‌ترین تفاوت ایران با بسیاری از کشورهای دیگر بود؛ کشورهایی که در برابر



میراث چهار دهه رهبری را نمی‌توان مجموعه‌ای از سیاست‌ها یا اتفاقات مقطعی دانست. این میراث یک مسیر است؛ مسیری که از تثبیت قدرت ملی آغاز شد، با نفوذ منطقه‌ای ادامه یافت و سپس به چشم‌اندازی جهانی پیوند خورد. ایران در این دوره توانست از «کشوری که دیگران برایش تصمیم می‌گیرند» به «کشوری که بر روندهای منطقه‌ای و جهانی سایه می‌اندازد» تبدیل شود.



چهار دهه رهبری امام شهید، علاوه بر تثبیت قدرت ملی و ارتقای موقعیت منطقه‌ای، حامل یک ایده کلان‌ترین بود: نقد نظم موجود جهانی و تلاش برای حرکت به سمت نظم تازه. نظمی که بر خلاف جهان تک‌قطبی پس از جنگ سرد، بر عدالت، استقلال ملت‌ها و توزیع واقعی قدرت مبتنی باشد. سخن گفتن از جهان چندقطبی، تنها یک موضع‌گیری سیاسی نبود؛ بلکه جهت‌گیری راهبردی ایران اسلامی در روابط بین‌الملل بر پایه همین نگاه شکل گرفت.

میراث امام شهید؛ در سیاست داخلی، دانشگاه، علم و امنیت ملی



در آستانه تشییع پیکر رهبر شهید انقلاب، پرسش مهمی پیش روی جامعه ایران قرار گرفته است: ایران پیش از آیت‌الله خامنه‌ای با ایران پس از او چه تفاوتی دارد؟ میراث اصلی او برای جمهوری اسلامی چه بود؟ اگر امام خمینی بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بود، نقش آیت‌الله خامنه‌ای در استمرار، تثبیت و معماری این بنا چگونه باید فهمیده شود؟ ... برای بررسی این موضوع، با امیررضا پخشی پور گفت‌وگو کردیم. او در این گفت‌وگو تأکید می‌کند که رهبر شهید انقلاب، در دوره‌ای طولانی، ساختمان جمهوری اسلامی را پس از بنیان‌گذاری امام خمینی تکمیل کرد؛ از تثبیت مردم‌سالاری دینی و رقابتی شدن انتخابات تا تقویت دانشگاه، رشد علمی، ایجاد توان دفاعی، شکل‌دهی به محور مقاومت و تبدیل ایران به کشوری که دیگر «لقمه‌ای آسان» برای قدرت‌های جهانی نیست.



امیررضا پخشی پور پژوهشگر روابط بین‌الملل

در آستانه تشییع پیکر رهبر شهید انقلاب هستیم. پیش از برنامه اشاره کردید که اگر امام خمینی بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بود، آیت‌الله خامنه‌ای معمار انقلاب اسلامی بود. منظورتان از این تعبیر چیست؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. ابتدا لازم می‌دانم بار دیگر این ایام را تسلیت عرض کنم. هفته آینده، هفته تشییع پیکر مطهر رهبر شهیدمان است و طبیعی است که روزهای سنگین و سختی در انتظار عموم ملت ایران باشد؛ به‌ویژه کسانی که دل در گرو ایشان داشتند. شاید در روزهای نخست، شهادت ایشان با اخبار جنگ، بمباران‌ها و درگیری‌ها همراه شد و جامعه هنوز فرصت نکرده بود نبودن ایشان را عمیقاً احساس کند. اما حالا که فضای کشور از نظر امنیتی آرام‌تر شده و بحث تشییع پیکر مطهر ایشان مطرح است،

داغ مردم دوباره تازه شده است. در مورد تعبیر معماری، باید کمی به تاریخ انقلاب نگاه کنیم. ده سال نخست انقلاب، دوره‌ای بسیار مهم و پرحادثه بود؛ از تأسیس نظام جمهوری اسلامی تا جنگ تحمیلی، ترورها، ناامنی‌های داخلی و درگیری‌های مرزی. امام خمینی نظام را بنیان گذاشتند، اما عمر مبارک ایشان اجازه نداد که در یک دوره طولانی‌تر، مسیر بعدی انقلاب را هدایت کنند. ایشان ده سال نخست انقلاب را رهبری کردند.

از سال ۱۳۶۸ تا زمان شهادت آیت‌الله خامنه‌ای، این ساختمان جمهوری اسلامی و این سازمان سیاسی و تمدنی، توسط ایشان ساخته و تثبیت شد. اگر بخواهیم حوزه‌های مختلف را تقسیم‌بندی کنیم، ایشان در هر حوزه‌ای میراثی از خود به جا گذاشتند. در سیاست خارجی، باید از ایشان به‌عنوان معمار امنیت ملی ایران یاد کرد. در حوزه گفتمانی، ترجمان انقلاب اسلامی تا سال‌ها مدیون بیانات و ادبیاتی است که ایشان تولید کردند. قرائت آینده از انقلاب اسلامی، ناگزیر به سخنان، مفاهیم و چارچوب‌هایی بازمی‌گردد که رهبر شهید انقلاب در مناسبت‌های مختلف مطرح کرده‌اند. در سیاست داخلی نیز کلان‌پروژه ایشان، تثبیت گفتمان مردم‌سالاری دینی بود.

منظورتان از تثبیت مردم‌سالاری دینی چیست؟ مگر جمهوری اسلامی از ابتدای انقلاب برای مردم شکل نگرفت؟

درست است. از ابتدای انقلاب، مسئله مردم‌سالاری دینی در قالب جمهوری اسلامی مطرح شد و مردم نیز به جمهوری اسلامی رأی دادند. اما از همین مفهوم، قرائت‌های مختلفی وجود داشت. برخی جریان‌های لیبرال، چیزی شبیه «جمهوری دموکراتیک اسلامی» را مطرح می‌کردند و اسلامیت نظام را بیشتر به امور اخلاقی

و هویتی محدود می‌کردند. آن‌ها نمی‌خواستند بپذیرند که شالوده این نظام باید مبتنی بر شریعت و فقه باشد. از سوی دیگر، قرائت‌هایی هم وجود داشت که نقش مردم را صرفاً در حد بیعت‌کننده با حاکم می‌دید؛ یعنی مردم فقط باید تصمیم‌مسئولان را تأیید کنند. در چنین قرائتی، مردم پس از استقرار حاکم، نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در سیاست ندارند.

آیت‌الله خامنه‌ای از ابتدای رهبری خود، با ثبات رفتاری و نظری، تلاش کردند مردم‌سالاری دینی را در معنای دقیق آن جا بیندازند؛ یعنی تعادلی میان رأی مردم و شریعت. رأی مردم در چهارچوب شریعت، معتبر و محترم است. وقتی چهارچوب حکومت اسلامی است، انتخاب مردم باید اثرگذار باشد. مسئله فقط رأی دادن هر چند سال یک بار نیست؛ مردم باید بتوانند نظر بدهند، نقد کنند، فعالیت سیاسی داشته باشند، گفتمان‌سازی کنند و برای تحقق دیدگاه خود تلاش کنند. یکی از تأکیدهای مهم ایشان، مخصوصاً در دیدارهای دانشجویی، همین بود که دانشجوی باید سیاسی باشد و تحلیل سیاسی داشته باشد. ایشان حتی نسبت به غیرسیاسی‌کردن دانشگاه‌ها گلاهی می‌کردند. نگاه ایشان این بود که اگر مردم تحلیل سیاسی نداشته باشند، جامعه دچار آسیب می‌شود. این دقیقاً برخلاف نگاه‌هایی بود که سیاست را فقط شأن مسئولان می‌دانستند.

در حوزه انتخابات، این مردم‌سالاری دینی چگونه خود را نشان داد؟

انتخابات از ابتدای انقلاب وجود داشت، اما در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، چند مؤلفه جدی‌تر و پررنگ‌تر شد. نخست، رقابت بود. واقعیت این است که انتخابات‌هایی که در دوران

رهبری ایشان برگزار شد، عمدتاً رقابتی بود و نظر جامعه در آن‌ها اثر می‌گذاشت. نتیجه انتخابات‌ها معمولاً نشان‌دهنده گرایش واقعی در بدنه اجتماعی کشور بود. مؤلفه دوم، نظارت و آزاداندیشی بود. ایشان بارها تأکید کردند که مسائل کشور، موضوعات مدیریتی و حوزه حکومت باید در فضای عمومی، دانشگاهی و نخبگانی طرح شود. این نگاه، نظارت اجتماعی را به بخشی از مردم‌سالاری دینی تبدیل کرد.

برای نمونه، در میانه دهه ۷۰ و پایان دولت آقای هاشمی، برخی چهره‌های سیاسی نزدیک به ایشان بحث‌هایی درباره ادامه یا مادام‌العمر شدن ریاست جمهوری آقای هاشمی مطرح می‌کردند. استدلالشان این بود که برای ادامه مسیر سازندگی، باید ریاست جمهوری ایشان ادامه پیدا کند. اما رهبر انقلاب بر اصل انتخابات ایستادند. در انتخابات ۱۳۷۶ نیز بسیاری انتظار نداشتند آقای خاتمی پیروز شود. حتی حامیان ایشان آن زمان شعاری داشتند که می‌گفتند: «ما روی برگه رأی می‌نویسیم خاتمی، ولی ناطق خوانده می‌شود.» اما وقتی صندوق‌ها باز شد، آقای خاتمی با حدود ۲۰ میلیون رأی رئیس‌جمهور شد. پذیرش این نتیجه و ایستادن پای رقابتی بودن انتخابات، اقدام مهمی بود.

خود رهبر انقلاب بعدها نقل کردند که پس از پیروزی آقای خاتمی، برخی از جناح مقابل نزد ایشان آمدند و خواستار ابطال انتخابات شدند. ایشان در برابر این خواسته ایستادند و اجازه ندادند رأی مردم نادیده گرفته شود. این یعنی ایشان هزینه رقابتی بودن انتخابات را پذیرفتند.

در دوره اصلاحات، برخی معتقد بودند که قرائت دیگری از مردم‌سالاری دینی شکل

یکی از مظلومیت‌های رهبر شهید انقلاب همین بود. از این جهت، مظلومیت ایشان به شهید بهشتی شباهت داشت؛ بلکه به نظر من عظیم‌تر بود. درباره شهید بهشتی نیز تا پیش از شهادت، بسیاری از کسانی که بعداً از او تمجید کردند، در زمان حیاتش مواضع حمایتی روشنی نمی‌گرفتند، چون با او احساس رقابت سیاسی داشتند. پس از شهادت، امام فرمود بهشتی مظلوم بود و بسیاری تازه شروع به تعریف کردند. درباره آیت‌الله خامنه‌ای هم همین اتفاق رخ داد. مادر دوره دانشجویی، گاهی به صورت خصوصی با برخی شخصیت‌ها دیدار می‌کردیم و می‌دیدیم در خلوت، مواضعی درباره رهبری دارند که از ماهم وفادارانه‌تر است؛ اما جلوی دوربین و در فضای عمومی، حاضر نبودند همان مواضع را بگویند.



چهار دهه رهبری امام شهید، علاوه بر تثبیت قدرت ملی و ارتقای موقعیت منطقه‌ای، حامل یک ایده کلان‌تر نیز بود؛ نقد نظم موجود جهانی و تلاش برای حرکت به سمت نظم تازه. نظمی که بر خلاف جهان تک‌قطبی پس از جنگ سرد، بر عدالت، استقلال ملت‌ها و توزیع واقعی قدرت مبتنی باشد. سخن گفتن از جهان چندقطبی، تنها یک موضع‌گیری سیاسی نبود؛ بلکه جهت‌گیری راهبردی ایران اسلامی در روابط بین‌الملل بر پایه همین نگاه شکل گرفت.

**گرفت که با شریعت زاویه داشت، رهبری چگونه
باین مسئله مواجه شد؟**

در دوره اصلاحات، بخشی از جریان‌های نزدیک به دولت وقت، مردم‌سالاری دینی را به سمت دموکراسی غربی تفسیر می‌کردند. برخی نشریات و روزنامه‌های زنجیره‌ای به مبانی دینی و ارزش‌های اساسی حمله می‌کردند؛ در حالی که این لزوماً خواست مردم رأی‌دهنده به آقای خاتمی نبود. بسیاری به او رأی داده بودند تا فضای نقد مسئولان بازتر شود، نه اینکه مبانی دینی و شریعت زیر سؤال برود.

رهبر انقلاب در همان دوره، بیشترین ارتباط را با دانشگاه‌ها و دانشجویان داشتند. بخش مهمی از جلسات دانشجویی و دانشگاهی ایشان مربوط به دوره آقای خاتمی است. ایشان در دانشگاه‌های مختلف حاضر شدند و نظریه مردم‌سالاری دینی را توضیح دادند. در مقابل تفسیر سکولار و لیبرال از مردم‌سالاری دینی، ایشان از جامعه‌نوی و مدینه‌النبی سخن گفتند و تلاش کردند نسبت جمهوری و اسلامیت را روشن کنند.

در سال ۱۳۸۴ نیز ایشان دوباره ضامن رقابتی بودن انتخابات شدند. بخشی از اصلاح‌طلبان معترض بودند که نماینده مطلوبشان در انتخابات نیست. با حکم حکومتی رهبر انقلاب، آقایان معین و مهرعلیزاده تأیید شدند تا آن جریان نیز بتواند در انتخابات کنشگری کند.

در سال ۱۳۸۸، قله مدیریت ایشان در حوزه سیاست داخلی و انتخابات نمایان شد. ما با جریانی مواجه شدیم که به نام رأی مردم، اصل رأی مردم را زیر سؤال برد. کسانی که سال‌ها در ساختار جمهوری اسلامی مسئولیت داشتند، از نخست‌وزیری و ریاست جمهوری تا ریاست

مجلس، در برابر سازوکار انتخابات ایستادند. اگر رهبر انقلاب در آن مقطع عقب می‌نشستند، دیگر برای انتخابات‌های بعدی نمی‌شد تضمین داد که رأی مردم محترم بماند. ایشان اینجا پای رأی مردم ایستادند. در سال ۱۳۹۲ نیز همین

منطق ادامه پیدا کرد. اگر کسی می‌خواست پس از فتنه ۸۸ رویکردی بسته در پیش بگیرد، می‌توانست انتخابات را به رقابتی محدود میان چهره‌های نزدیک به یک طیف تبدیل کند. اما چنین نشد. آقای روحانی با فاصله‌ای کم، حدود ۷/۵۰ درصد رأی آورد. نظام جمهوری اسلامی، زیر نظر رهبری، حتی همان هفت‌دهم درصد را جابه‌جا نکرد تا انتخابات به دور دوم برود. این یعنی حرمت رأی مردم تثبیت شد.

برخی می‌گویند دولت‌ها در جمهوری اسلامی اختیار واقعی نداشتند. آیا دولت‌های مختلف توانستند گفتار خود را اجرا کنند؟

بله. این نکته مهمی است. دولت‌هایی که در دوره رهبری آیت‌الله خامنه‌ای روی کار آمدند، هرکدام با گفتار خاص آمدند و توانستند همان گفتار را پیش ببرند.

آقای خاتمی با شعار توسعه سیاسی و مشارکت سیاسی آمد. در دوره او بخشی از ظرفیت‌های مغفول سیاسی فعال شد؛ از جمله انتخابات شوراهای شهر و روستا که از ابتدای انقلاب برگزار نشده بود و در دوره دولت اصلاحات راه افتاد.

آقای احمدی‌نژاد با شعار عدالت، توجه به محرومان و بازگشت به برخی شعارهای انقلاب روی کار آمد. این گفتار نیز در دوره او امکان بروز پیدا کرد و رهبر انقلاب مسیر توجه به محرومان و احیای برخی شعارهای فراموش شده انقلاب را تسهیل کردند.

در دهه ۹۰ نیز آقای روحانی با گفتار مذاکره آمد. با اینکه مذاکره با آمریکا از خط قرمزهای جدی رهبر انقلاب بود و امروز، پس از تجربه برجام، تحریم‌ها، بدعهدی‌ها و جنگ اخیر، روشن‌تر شده که آن نگاه خوش‌بینانه درست نبود، اما

چون آقای روحانی با همین گفتار رأی آورده بود، رهبر انقلاب در برابر او ایستادند. اجازه

دادند دولت در چهارچوب‌های قانونی کشور مسیر مذاکره را دنبال کند. نتیجه آن مسیر مطلوب نبود، اما این تجربه به رشد فهم سیاسی مردم کمک کرد.

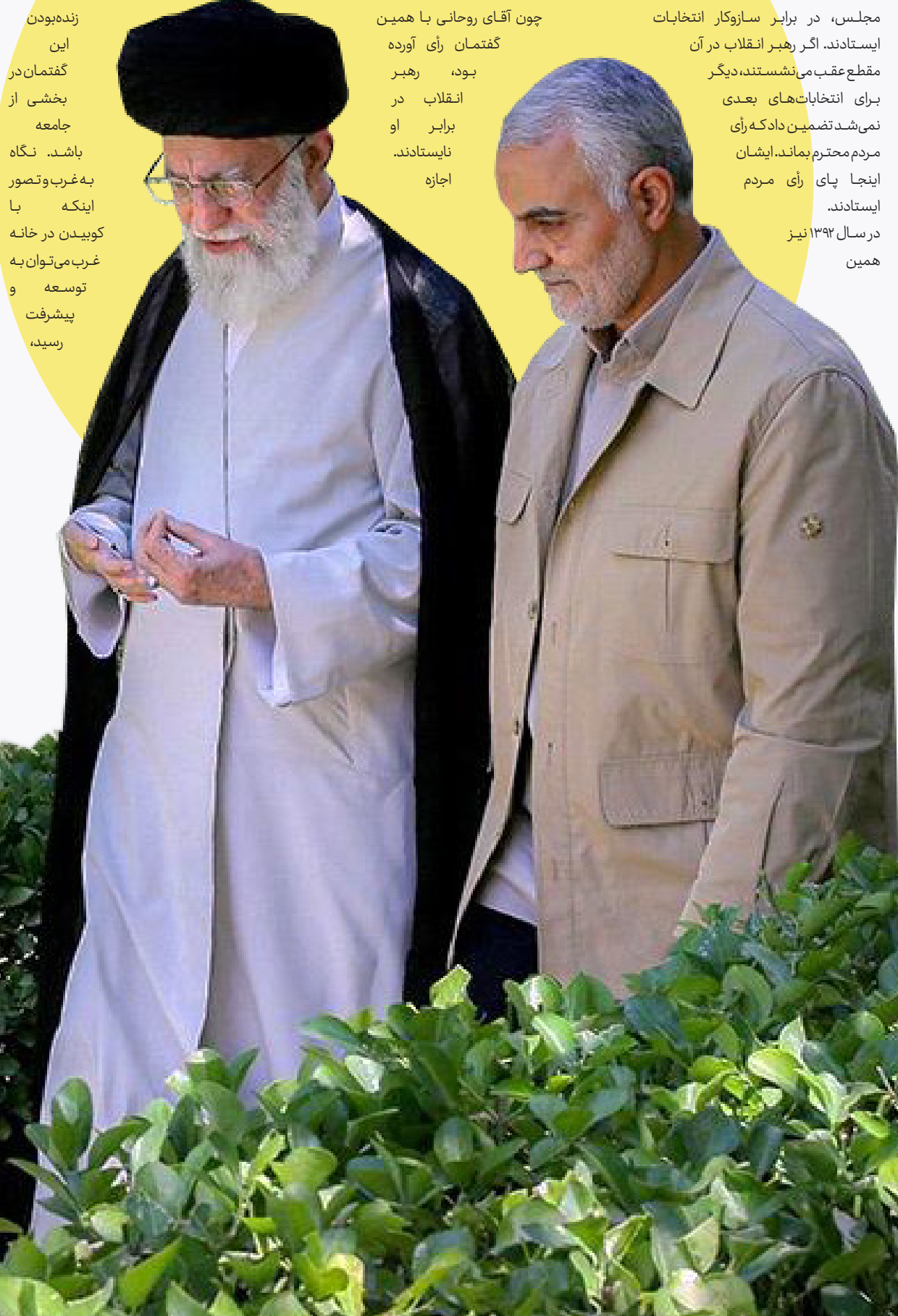
امروز مردم خیلی راحت به وعده‌هایی که در باغ سبز نشان می‌دهد، اعتماد نمی‌کنند. درباره عدالت‌خواهی هم انتقادی‌تر نگاه می‌کنند و سابقه افراد را می‌سنجند. این نتیجه تمرین سیاسی مردم در دوره‌های مختلف است.

اما یک نقد جدی وجود دارد. برخی می‌گویند همین سیاست باعث شد کشور درگیر دوگانه مقاومت و سازش شود. جریان غرب‌گرا چون امکانات رسانه‌ای و مالی بیشتری دارد و در تبلیغات هم دست بازتری دارد، معمولاً در انتخابات دست بالا پیدا می‌کند و کشور را به سمت مذاکره طلبی می‌برد. حتی بعد از این همه بدعهدی غرب و شهادت رهبر انقلاب، هنوز بخشی از جامعه میان مقاومت و الگوی امارات و عربستان مردد است. آیا این نقد به شیوه مدیریت رهبر انقلاب وارد نیست؟

برای پاسخ به این نقد، باید به جمله‌ای از خود ایشان توجه کنیم: سیاست علوی بر آگاهی مردم استوار است و سیاست اموی بر جهل مردم. سؤال این است که آگاهی چگونه به دست می‌آید؟ آیا بدون مشارکت، بدون نقش‌دادن، بدون رأی‌دادن، بدون نظارت و بدون احساس سهم در تصمیم‌گیری، آگاهی سیاسی شکل می‌گیرد؟

مذاکره طلبی در کشور ما صرفاً محصول قدرت‌گرفتن چند سیاستمدار نیست. اتفاقاً شاید قدرت‌گرفتن آن‌ها

محصول زنده بودن این گفتار در بخشی از جامعه باشد. نگاه به غرب و تصور اینکه با کوبیدن در خانه غرب می‌توان به توسعه و پیشرفت رسید،



سابقه‌ای چندقرنی در کشور ما دارد. این مسئله با یک سال و پنج سال و ده سال حل نمی‌شود.

یک مسیر این بود که اجازه داده نشود مردم این گفتار را در عمل تجربه کنند. اما آیا در آن صورت، امروز اصرار عمومی بر مذاکره کمتر بود یا بیشتر؟ وقتی مردم به یک گفتار رأی می‌دهند و پیامدهای آن را می‌بینند، فهم سیاسی‌شان افزایش پیدا می‌کند. البته سیاستمداری که این نسخه را اجرا کرده، ممکن است برای دفاع از کارنامه خود همچنان بر آن اصرار کند؛ اما بدنه جامعه که نتیجه را دیده، نگاه دقیق‌تری پیدا می‌کند.

امروز دفاع از توان دفاعی، امنیتی و صنعتی کشور در میان مردم تثبیت شده‌تر از گذشته است. در دهه ۹۰ شاید بخشی از مردم تصور می‌کردند که مسائل کشور با مذاکره قابل حل است و آمریکا دنبال سلب حقوق ملت ایران نیست. اما نتیجه آزمون و خطا نشان داد که ماجرا این‌گونه نیست. این تجربه سیاسی، هزینه داشت، اما ظرفیت فکری جامعه را بالا برد.

امروز اگر با مردم عادی صحبت کنید، نگاهشان نسبت به مذاکره بسیار متفاوت‌تر از دوره برجام است. آن زمان با مضای برجام، خوشحالی خیابانی شکل گرفت؛ اما در تجربه‌های اخیر چنین خوش‌بینی‌ای دیده نشد. مردم می‌پرسند این وعده‌ها واقعی است یا نه؟ وقتی سخن از ۳۰۰ میلیارد دلار یا وعده‌های مشابه می‌شود، دیگر به‌سادگی باور نمی‌کنند. این همان افزایش ظرفیت فکری جامعه است.

**مواجهه با منتقدان؛ ثبات رفتاری رهبر انقلاب
آیت‌الله خامنه‌ای منتقدان فراوانی از طیف‌های مختلف داشتند. مدل مواجهه ایشان با منتقدان چگونه بود؟**

ایشان در برخورد با منتقدان هم ثبات رفتاری داشتند. این را اگر با رفتار برخی سیاستمداران دیگر مقایسه کنیم، بهتر دیده می‌شود. مثلاً در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی، گروهی نامه انتقادی نوشتند و با آن‌ها برخورد شد. در دهه ۶۰ هم اگر مواضع جریان چپ را نسبت به منتقدان و گروه‌های سیاسی ببینید و بعد آن را با مواضع همان جریان در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ مقایسه کنید، دگرپرسی عجیبی می‌بینید.

مسئله این نیست که بخواهیم همه مواضع دهه ۶۰ یا دهه ۷۰ آن‌ها را تأیید یا رد کنیم. مسئله این است که همان افراد، در فاصله چند سال، بنا به موقعیتشان در قدرت، مواضع کاملاً متفاوتی گرفتند. شما مواضع آقای خاتمی را درباره جریان ملی مذهبی در دهه ۶۰ ببینید و بعد آقای خاتمی دهه ۷۰ را ببینید که به نماد جریان اصلاحات تبدیل شد؛ جریانی که بخشی از آن در دل نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها مستحیل شد.

اما رهبر انقلاب نسبت به منتقدان خود رفتار باثباتی داشتند. نمونه روشن آن، دفتر تحکیم وحدت است. در دهه ۶۰، بخش عمده دفتر تحکیم وحدت نزدیک به جریان چپ و منتقد آیت‌الله خامنه‌ای بود که آن زمان رئیس‌جمهور بودند. در دهه ۷۰ هم این جریان، به دلیل خاستگاه چپ خود، منتقد آقای هاشمی شد و بعد با آمدن

آقای خاتمی، حامی اصلاح‌طلبان شد. در دهه ۸۰ بخشی از دفتر تحکیم به سمت براندازی رفت و حتی برخی افراد آن در خارج از کشور خواستار حمله نظامی به ایران شدند. در آن مقطع، بهانه‌های کافی برای تعطیلی دفتر تحکیم وجود داشت و دستگاه‌های مختلف هم پیگیر این موضوع بودند.

اما رهبر انقلاب چندین بار به کمک دفتر تحکیم آمدند؛ چه زمانی که منتقد ایشان بودند و چه زمانی که بعدها گرایش‌های انقلابی‌تر در آن تقویت شد. در سال ۱۳۸۱ فرمودند دفتر تحکیم وحدت برای ایشان یادآور خاطرات عظیمی از جوانانی است که در مواقع مختلف پای انقلاب ایستادند. در سال ۱۳۸۸ نیز در اوج بحران، پیام مکتوبی به دفتر تحکیم دادند که عملاً وجود این اتحادیه را تثبیت کرد.

این ثبات رفتاری را در نسبت ایشان با شخصیت‌های مختلف هم می‌توان دید؛ از مهندس بازرگان تا آقای هاشمی. رهبر انقلاب با برخی افراد اختلاف مبنایی و سیاسی داشتند، اما در برخورد با آنان دچار نوسان‌های افراطی نشدند.

بعد از شهادت ایشان، برخی از چهره‌هایی که سال‌ها منتقد جدی رهبری بودند، پیام‌های متفاوتی دادند. این را چگونه تحلیل می‌کنید؟

یکی از نمونه‌ها، پیام آقای موسوی خویینی‌ها بود. ایشان پس از شهادت آیت‌الله خامنه‌ای نوشتند که شهادت ایشان «فوزی عظیم و یادداشت عمری تلاش مجاهدانه برای تبیین مبانی دینی و معارف اسلامی» بود و از ایشان به‌عنوان شهید نامدار جمهوری اسلامی، از شخصیت‌های مؤثر در مبارزه با رژیم ستمشاهی و از یاران مخلص امام خمینی یاد کردند. همچنین به اهل تهجد، ذکر، تسبیح و تلاوت قرآن بودن ایشان اشاره کردند.

این سخنان در جای خود مهم است، اما سؤال اینجاست: آقای موسوی خویینی‌ها و جریان نزدیک به ایشان، که سال‌ها آیت‌الله خامنه‌ای را به استبداد دینی و نپذیرفتن نظر مخالف متهم می‌کردند، چرا در زمان حیات ایشان چنین موضعی را صریح نمی‌گرفتند؟ چرا رقابت‌های سیاسی اجازه نمی‌داد که این واقعیت‌ها را بگویند؟

یکی از مظلومیت‌های رهبر شهید انقلاب همین بود. از این جهت، مظلومیت ایشان به شهید بهشتی شباهت داشت؛ بلکه به نظر من عظیم‌تر بود. درباره شهید بهشتی نیز تا پیش از شهادت، بسیاری از کسانی که بعداً از او تمجید کردند، در زمان حیاتش مواضع حمایتی روشنی نمی‌گرفتند، چون با او احساس رقابت سیاسی داشتند. پس از شهادت، امام فرمود بهشتی مظلوم بود و بسیاری تازه شروع به تعریف کردند.

درباره آیت‌الله خامنه‌ای هم همین اتفاق رخ داد. ما در دوره دانشجویی، گاهی به صورت خصوصی با برخی شخصیت‌ها دیدار می‌کردیم و می‌دیدیم در خلوت، موضعی درباره رهبری دارند که از ما هم وفادارانه‌تر است؛ اما جلوی دوربین و در فضای عمومی، حاضر نبودند همان مواضع را بگویند.

در ماجرای سال ۸۸ نیز من با بسیاری از کسانی که در آن فضا دخیل بودند، خارج از فضای رسانه‌ای صحبت کرده‌ام. تا امروز کسی را ندیده‌ام که واقعاً



در گفت‌وگوی خصوصی بگوید تقلب شده بود. اما وقتی می‌پرسیدیم چرا این را علنی نمی‌گویید، پاسخ روشنی وجود نداشت. به نظر می‌رسد غرور سیاسی اجازه نمی‌داد بپذیرند که در سال ۸۸ شکست خوردند و تهمت سنگینی به نظام و رهبری زدند. کمترین کاری که امروز پس از شهادت ایشان می‌توانند انجام دهند، این است که آن موضوعات تاریخی را توضیح دهند تا شاید بخشی از بار آن خطاکم شود.

نقش رهبر انقلاب در حوزه دانشگاه و علم چه بود؟

من ترجیح می‌دهم از دانشگاه شروع کنم، چون بنیان امنیت ملی امروز ما به علم و دانشگاهی برمی‌گردد که رهبر انقلاب از آن حمایت کردند. برخورد ایشان با دانشگاه، اصیل بود. هیچ‌گاه دانشگاه را صرفاً ابزار رقابت سیاسی نمی‌دیدند. این‌طور نبود که وقتی دانشگاه حامی ایشان است، به دانشجو میدان بدهند و وقتی دانشگاه منتقد است، فضا را ببندند.

ما در دولت‌های مختلف در دانشگاه زندگی کردیم

و دیدیم که دولت‌ها، چه اصولگرا و چه اصلاح‌طلب، گاهی مانع حضور منتقدان خود در دانشگاه می‌شدند. اما مسیری که رهبر انقلاب دنبال می‌کردند، راه را برای کرسی‌های آزاداندیشی، جلسه نقد، بحث و نظر باز می‌کرد.

از این مهم‌تر، ایشان دانشگاه را محور اصلی تقویت ایران می‌دانستند. این مسئله باید در سال‌های آینده با دقت بیشتری باز شود. من فقط چند عدد بگویم: بیش از ۷۵ درصد ظرفیت دانشگاهی کشور در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای شکل گرفت. تا سال ۱۳۶۸، مجموع دانشگاه‌ها و مؤسسات مهم علمی کشور حدود ۱۰۰ مرکز بود. در دوران رهبری ایشان، تعداد دانشگاه‌های جامع، مؤسسات و مراکز پژوهشی مهم به حدود ۴۴۰ رسید. یعنی حدود ۳۲۰ تا ۳۴۰ مرکز مهم دانشگاهی و پژوهشی به کشور اضافه شد.

بخش عمده دانشگاه‌های تخصصی کشور نیز در دوره ایشان تأسیس یا تقویت شد؛ از دانشگاه‌های حوزه دفاعی مانند دانشگاه امام حسین، دانشگاه امام علی ارتش، دانشگاه علوم نظامی فراجا و دانشگاه وزارت اطلاعات گرفته تا دانشگاه وزارت امور خارجه در حوزه دیپلماسی. ردپای اهتمام ایشان در تأسیس یا تقویت این مراکز دیده می‌شود.

یکی از نقاط اصلی حمله دشمن در جنگ اخیر نیز دانشگاه بود؛ از دانشگاه شریف و شهید بهشتی تا علم و صنعت و مراکزی که به توان علمی و فناوریانه کشور مربوط می‌شدند. این نشان می‌دهد دشمن دقیقاً از کجا احساس خطر می‌کند. مراکز لیزر، هسته‌ای، نانو، موشکی و فناوری‌های پیشرفته، ابزارهای افزایش قدرت ایران بودند و رهبر شهید انقلاب طی ۳۷ سال بر تقویت آن‌ها اصرار داشتند.

به نظر من یکی از دلایل اصلی حمله به کشور ایران بود که دشمن به این جمع‌بندی رسید ایران در حوزه فناوری به نقطه‌ای بی‌بازگشت نزدیک شده است؛ نقطه‌ای که می‌تواند با کشورهای تراز اول دنیا رقابت کند. این نتیجه اصرار رهبر انقلاب بر تقویت نهاد دانشگاه بود.

در مقابل، این سؤال هم جدی است که چرا علوم انسانی و حوزه‌های علمیه به همان میزان مورد تعرض دشمن قرار نگرفتند. البته حمله‌نشدن به یک ساختمان حوزوی یا دانشکده علوم انسانی، دلیل ساده‌ای دارد: دشمن به جاهایی

حمله می‌کند که تجهیزات و آورده مستقیم قدرت در آن وجود دارد. اما از منظر عمیق‌تر، این برای علوم انسانی و حوزه یک علامت سؤال است. اگر دانشی که در این مراکز تولید یا بازتولید می‌شود، اثر مستقیم و جدی بر قدرت ایران داشت، احتمالاً مورد توجه و تعرض دشمن هم قرار می‌گرفت. رهبر شهید انقلاب نسبت به حوزه و علوم انسانی نقدهای جدی داشتند و راهکارهایی هم نشان می‌دادند، اما آن‌طور که باید، پیگیری نشد.

به محور امنیت ملی برسیم. شما آیت‌الله خامنه‌ای را معمار امنیت ملی ایران می‌دانید، چرا؟

وقتی ایشان در سال ۱۳۶۸ رهبری را آغاز کردند، ایران کشوری بود که هشت سال جنگیده بود. پیش از آن نیز انقلاب، ترور، ناامنی داخلی، گروهک‌ها و تجزیه‌طلبی را تجربه کرده بود. حدود ۸۰ درصد توان هوایی کشور در جنگ مستهلک شده بود. نیروی زمینی و دریایی نیز آسیب‌های خود را دیده بودند. خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و رزمندگان، همه اثرات سنگین جنگ را بر دوش داشتند.

دو سال بعد از آغاز رهبری ایشان، فروپاشی شوروی رخ داد و جهان تک‌قطبی شد. عراق به کویت حمله کرد و برخی جریان‌های سیاسی داخل کشور اصرار داشتند که ایران به نفع عراق وارد جنگ شود؛ آن هم پس از یک جنگ هشت‌ساله سنگین. رهبر انقلاب کشور را از ورود به آن جنگ حفظ کردند.

چند سال بعد، احتمال درگیری با طالبان جدی شد. باز برخی جریان‌ها توصیه می‌کردند ایران وارد درگیری مستقیم شود. ایشان کشور را از آن جنگ هم حفظ کردند.

سال ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲، آمریکا به افغانستان و عراق حمله کرد. باز هم برخی در داخل توصیه‌های خطرناکی داشتند؛ برخی می‌گفتند صدام امروز نقش خالد بن ولید را دارد و باید به او کمک کنیم تا جلوی آمریکا بایستیم. رهبر انقلاب در آن سال‌ها نیز کشور را وارد درگیری مستقیم نکردند.

در این ۳۷ سال، ایشان از یک سو با تقویت بنیه دفاعی کشور و از سوی دیگر با قدرت بیان و موضع‌گیری‌های دقیق خود، چندین جنگ را عقب انداختند. گاهی کافی بود در جایی موضع ضعف نشان دهند یا دشمن احساس کند ایران آماده

سازش از موضع ضعف است؛ اما ایشان بایبان خود، معادله دشمن را تغییر می‌دادند. پس از حمله آمریکا به عراق و افغانستان، راهبرد زمین‌گیر کردن آمریکا در منطقه شکل گرفت. آمریکا پس از فروپاشی شوروی، قدرت تک‌قطبی جهان بود؛ قدرتی که وقتی اراده می‌کرد کشور را بگیرد، بسیاری از کشورها همراهش می‌شدند تا سهمی از پیروزی داشته باشند. اما آمریکا در عراق و افغانستان زمین‌گیر شد. این کار با ایده تشکیل محور مقاومت و فرماندهی شهید حاج قاسم سلیمانی پیش رفت.

هم‌زمان، رهبر انقلاب مسیر افزایش توان موشکی ایران را با سرعت پیگیری کردند. ایشان شخصاً نسبت به این موضوع حساسیت داشتند. حتی درباره موشک‌هایی که از بیرون تهیه می‌شد، تأکید داشتند همه مصرف نشود و تعدادی برای مهندسی معکوس باقی بماند. نتیجه این پیگیری‌ها، خودکفایی ایران در حوزه موشکی و بعد پهنای بود.

نکته دیگر این بود که موضوع هسته‌ای به‌عنوان نوک پیکان درگیری با غرب مطرح شد و این باعث شد توان موشکی ایران در همه آن سال‌ها رشد کند و تاحدی از تمرکز اصلی دشمن دور بماند. در نهایت، وقتی جنگ اخیر رخ داد، ایران حداقل از نظر تسلیحات متعارف و توان موشکی، به یک اطمینان خاطر رسیده بود.

این راهبرد چندلایه، امنیت ملی ایران را به نقطه‌ای رساند که امروز دیگر ایران لقمه راحتی برای آمریکا و رژیم صهیونیستی نیست. دیگر ایران کشوری نیست که قدرت‌های جهانی اراده کنند و به سادگی آن را قورت بدهند.

در پایان، اگر بخواهید میراث آیت‌الله خامنه‌ای را در یک تصویر کلی توضیح دهید، چه می‌گویید؟

امام خمینی پی انقلاب را ریخت و آیت‌الله خامنه‌ای بر همان پی، معماری جمهوری اسلامی را انجام داد. این معماری فقط در یک حوزه نبود. در سیاست داخلی، مردم‌سالاری دینی را تثبیت کرد؛ نه به معنای لیبرال‌دموکراسی غربی و نه به معنای بیعت‌صوری مردم با حاکم. در انتخابات، رقابت و حرمت‌رای مردم را به یک اصل تبدیل کرد؛ حتی وقتی نتیجه انتخابات مطابق میل جریان‌های نزدیک به قدرت نبود.

در مواجهه با منتقدان، ثبات رفتاری داشت و

برخلاف بسیاری از سیاستمداران، با تغییر موقعیت افراد و جریان‌ها، دچار افراط و تفریط نشد. در دانشگاه، هم آزاداندیشی را تقویت کرد و هم دانشگاه را به یکی از ستون‌های قدرت ملی تبدیل کرد. در حوزه علم و فناوری، ایران را به نقطه‌ای رساند که دشمن از پیشرفت آن احساس خطر کند. در امنیت ملی، کشور جنگ‌زده و آسیب‌دیده پس از سال ۶۸ را به ایرانی تبدیل کرد که در برابر اراده قدرت‌های جهانی، دست بسته و بی‌دفاع نیست.

به همین دلیل، درباره میراث ایشان باید بسیار بیشتر سخن گفت. این گفت‌وگو فقط آغاز بحث است. در سال‌های آینده، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و نخبگان باید به صورت جدی‌تری توضیح دهند که آیت‌الله خامنه‌ای چگونه بنیایی را که امام خمینی بنیان گذاشت، در چهار دهه پس از انقلاب معماری کرد و به نقطه‌ای رساند که امروز ملت ایران، حتی پس از شهادت رهبر خود، می‌تواند بر پای خود بایستد.



پس از حمله آمریکا به عراق و افغانستان، راهبرد زمین‌گیر کردن آمریکا در منطقه شکل گرفت. آمریکا پس از فروپاشی شوروی، قدرت تک‌قطبی جهان بود؛ قدرتی که وقتی اراده می‌کرد کشور را بگیرد، بسیاری از کشورها همراهش می‌شدند تا سهمی از پیروزی داشته باشند. اما آمریکا در عراق و افغانستان زمین‌گیر شد. این کار با ایده تشکیل محور مقاومت و فرماندهی شهید حاج قاسم سلیمانی پیش رفت.

ده تصمیم راهبردی در دوره رهبری آیت الله خامنه‌ای و تأثیر آن‌ها بر مسیر جمهوری اسلامی



حجت‌الاسلام
امیرحسین جعفری
پژوهشگر

تاریخ سیاسی هر کشور را تنها نمی‌توان با تغییر دولت‌ها، انتخابات پارلمانی، مقطعی تحلیل کرد. در پس این تحولات، تصمیم‌های راهبردی قرار دارند که مسیر حرکت یک کشور را برای دهه‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهند. این تصمیم‌ها معمولاً در بزنگاه‌هایی اتخاذ می‌شوند که آینده یک ملت با ابهام، بحران یا فرصت‌های بزرگ مواجه است و کیفیت مدیریت آن مقطع، می‌تواند مسیر توسعه یا افول را رقم بزند.

جمهوری اسلامی ایران نیز طی چهار دهه گذشته با رویدادهای مهمی مانند بازسازی پس از جنگ، تحریم‌های گسترده، تحولات منطقه‌ای، پیشرفت‌های فناوری، تغییر نظم بین‌الملل و چالش‌های اقتصادی روبه‌رو بوده است. در این دوره، سیاست‌های کلان متعددی اتخاذ شده که موافقان و منتقدان درباره آثار آن‌ها دیدگاه‌های متفاوتی دارند. با وجود این اختلاف نظر، بسیاری از پژوهشگران تاریخ معاصر معتقدند برخی تصمیم‌های کلان این دوره را می‌توان از نقاط عطف جمهوری اسلامی دانست؛ زیرا آثار آن‌ها تنها به یک دولت یا یک مقطع زمانی محدود نمانده و بر روندهای بلندمدت کشور اثر گذاشته است.

این مقاله با تمرکز بر ده محور راهبردی، به بررسی تصمیم‌ها و سیاست‌هایی می‌پردازد که در دوره رهبری آیت‌الله خامنه‌ای نقش مهمی در شکل‌گیری مسیر جمهوری اسلامی داشته‌اند. هدف، ارائه تصویری از این

سیاست‌ها و جایگاه آن‌ها در حوزه‌های امنیت، اقتصاد، علم، فناوری، سیاست خارجی و حکمرانی است.

۱. تثبیت رهبری و عبور از دوره انتقال

یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ جمهوری اسلامی، انتقال رهبری پس از رحلت امام خمینی (ره) بود. هر نظام سیاسی در هنگام انتقال قدرت ممکن است با چالش‌هایی مانند اختلافات سیاسی، خلأ تصمیم‌گیری یا کاهش انسجام نهادها روبه‌رو شود. در ایران نیز آن مقطع از منظر داخلی و خارجی با دقت دنبال می‌شد و بسیاری از تحلیلگران درباره آینده ساختار سیاسی کشور گمانه‌زنی می‌کردند.

در چنین شرایطی، استمرار فعالیت نهادهای حاکمیتی و حفظ ثبات سیاسی از مهم‌ترین اولویت‌ها بود. عبور از این دوره بدون فروپاشی ساختارهای اصلی، زمینه را برای ادامه فعالیت نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی و دفاعی فراهم کرد و امکان برنامه‌ریزی برای دوره پس از جنگ را افزایش داد.

این ثبات، بستر اجرای برنامه‌های بازسازی اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها و بازتعریف برخی سیاست‌های کلان کشور را نیز فراهم ساخت. بسیاری از پروژه‌های عمرانی و صنعتی دهه‌های بعد، در فضایی شکل گرفت که نهادهای حکومتی توانسته بودند از مرحله انتقال عبور کنند و روند تصمیم‌گیری را حفظ نمایند.

با توجه به اهمیت این مقطع، بسیاری از تحلیلگران آن را نمونه‌ای از انتقال موفق قدرت در یک نظام سیاسی می‌دانند که توانست ثبات ساختاری کشور را حفظ کند. از منظر تاریخی، این دوره یکی از مهم‌ترین نقاط عطف جمهوری اسلامی به شمار می‌رود و آثار آن در استمرار ساختار حکمرانی کشور به وضوح قابل مشاهده است.

۲. توسعه توان دفاعی و بازآرندگی

پس از پایان جنگ ایران و عراق، یکی از پرسش‌های اصلی سیاست‌گذاران این بود که چگونه می‌توان از تکرار یک جنگ فرسایشی جلوگیری کرد. تجربه هشت سال جنگ نشان داده بود که اتکا به واردات تجهیزات نظامی یا وابستگی به تأمین‌کنندگان خارجی، در شرایط بحران می‌تواند مخاطرات جدی ایجاد کند.

در پاسخ به این تجربه، توسعه صنایع دفاعی و افزایش توان

بازآرندگی به یکی از محورهای اصلی سیاست‌گذاری تبدیل شد. سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف دفاعی، توسعه سامانه‌های بومی، گسترش توان موشکی و توجه به فناوری‌های نوین، بخشی از این روند بود.

حامیان این سیاست معتقدند که افزایش توان بازآرندگی، هزینه هرگونه اقدام نظامی علیه ایران را بالا برده و در نتیجه به حفظ امنیت ملی کمک کرده است. از نگاه آنان، بازآرندگی تنها به معنای افزایش تجهیزات نظامی نیست، بلکه ایجاد این تصور در طرف مقابل است که هزینه اقدام نظامی از منافع احتمالی آن بیشتر خواهد بود.

در گرامیداشت این رویکرد، بسیاری از نامداری از تلاش مستمر برای حفظ امنیت و عزت ملی دانسته‌اند و بر این باورند که توجه به این مسیر، نقش مهمی در تقویت جایگاه کشور در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی داشته است.

نهادمند کردن نیروی نظامی آرزوی دیرینه ایران بوده است؛ هدفی که سال‌ها در پی تحقق آن بوده‌ایم. این آرزو ریشه در تجربه‌های تاریخی کشور دارد؛ تجربه‌هایی که نشان داده‌اند اتکای صرف به افراد، هرچند توانمند و اثرگذار، نمی‌تواند ضامن پایداری و کارآمدی یک ساختار دفاعی در بلندمدت باشد. به همین دلیل، تلاش شده است تا ساختارهای نظامی به گونه‌ای طراحی و تقویت شوند که بر پایه قواعد، آموزش‌های مستمر، سلسله‌مراتب مشخص و فرهنگ سازمانی شکل بگیرند، نه صرفاً بر محور شخصیت‌ها.

در این جنگ نیز این واقعیت به روشنی اثبات شد که نیروی نظامی ایران قائم به شخص نیست. حتی با شهادت فرمانده کل قوا و فرماندهان اصلی، این نهاد نظامی دچار فروپاشی یا سردرگمی نشد، بلکه با تکیه بر ساختارهای از پیش شکل‌گرفته، روند فرماندهی و اجرای عملیات را ادامه داد. این استمرار نشان‌دهنده آن است که تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای مأموریت‌ها در قالب یک نظام منسجم و نهادمند انجام می‌شود که قابلیت جایگزینی و تداوم دارد.

در واقع، آنچه در این تجربه برجسته شد، اهمیت تربیت نیروهای متعدد در سطوح مختلف، انتقال دانش و تجربه، و ایجاد سازوکارهایی برای تداوم فرماندهی در شرایط بحرانی بود. چنین ویژگی‌هایی باعث می‌شود که حتی در سخت‌ترین شرایط، خللی در انجام وظایف ایجاد نشود و سازمان بتواند تا روز آخر به مأموریت‌های خود پایبند بماند.

۳. تأکید بر استقلال در سیاست خارجی

استقلال در تصمیم‌گیری یکی از اصول محوری سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است، اما اهمیت این اصل را باید در بستر تاریخی آغاز رهبری

آیت‌الله خامنه‌ای بهتر درک کرد. این دوره هم‌زمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری نظم تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده آمریکا بود؛ نظمی که بسیاری از تحلیلگران آن را آغاز «هژمونی بی‌رقیب» آمریکا در عرصه جهانی می‌دانستند. در چنین فضایی، بخش قابل توجهی از نخبگان سیاسی و روشنفکری در کشورهای مختلف، از جمله ایران، به این جمع‌بندی رسیده بودند که برای پیشرفت و توسعه، باید در این نظم جدید ادغام شد.

در داخل ایران نیز دیدگاه‌هایی مطرح بود که بر ضرورت کاهش تنش با غرب، تعدیل سیاست‌های مستقل و حتی بازنگری در برخی مؤلفه‌های قدرت ملی تأکید داشتند. برخی از این دیدگاه‌ها تا آنجا پیش می‌رفت که تقویت توان نظامی مستقل یا حفظ فاصله سیاسی از قدرت‌های بزرگ را مانعی برای توسعه اقتصادی و تعامل جهانی تلقی می‌کردند. در این چارچوب، ایده‌هایی درباره کاهش نقش مؤلفه‌های سخت قدرت و حرکت به سمت نوعی همگرایی با نظم غربی مطرح می‌شد.

در مقابل این رویکرد، رهبری جمهوری اسلامی بر حفظ استقلال سیاسی و راهبردی تأکید کرد و تلاش نمود مسیر کشور بر اساس ارزشیابی منافع ملی و نه الزامات نظم مسلط جهانی تعیین شود. این انتخاب، به‌ویژه در سال‌های ابتدایی پس از جنگ و در شرایطی که کشور نیازمند بازسازی اقتصادی بود، تصمیمی ساده یا کم‌هزینه محسوب نمی‌شد. ایستادگی بر این موضع، در برخی مقاطع با فشارهای خارجی، محدودیت‌های اقتصادی و حتی کاهش بخشی از سرمایه سیاسی در داخل همراه بود.

با این حال، این رویکرد در موضوعات مختلفی از جمله مذاکرات، همکاری‌های منطقه‌ای، روابط با قدرت‌های جهانی و تعامل با کشورهای همسایه ادامه یافت. ایران تلاش کرد ضمن گسترش روابط با کشورهای مختلف، از وابستگی راهبردی به یک بلوک خاص پرهیز کند و در تصمیم‌گیری‌های کلان، استقلال خود را حفظ نماید.

۴. طرح اقتصاد مقاومتی؛ تبدیل تحریم به مسئله‌ای برای حکمرانی

در دهه‌های گذشته، یکی از مهم‌ترین چالش‌های جمهوری اسلامی، مواجهه با تحریم‌های اقتصادی و محدودیت‌های ناشی از آن بوده است. اگرچه تحریم‌ها در مقاطع مختلف شدت و ضعف داشته‌اند، اما به مرور روشن شد که این مسئله یک رخداد موقت نیست، بلکه بخشی از محیط راهبردی ایران در نظام بین‌الملل است. در چنین شرایطی، این پرسش مطرح شد که آیا می‌توان اقتصاد کشور را بر مبنای فرض رفع تحریم‌ها اداره کرد یا باید الگویی برای اداره اقتصاد در شرایط فشار طراحی نمود.

در پاسخ به این پرسش، سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی ابلاغ شد. اهمیت این سیاست‌ها در آن بود که اقتصاد را صرفاً از زاویه شاخص‌هایی مانند رشد، تورم یا تجارت خارجی نمی‌دید، بلکه آن را بخشی از امنیت ملی و حکمرانی کشور تلقی می‌کرد. در این چارچوب، افزایش تاب‌آوری اقتصاد، کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی، حمایت از تولید داخلی، توسعه صادرات غیرنفتی، مردم‌سازی اقتصاد، افزایش بهره‌وری و توجه به اقتصاد دانش‌بنیان به‌عنوان محورهای اصلی مطرح شدند.

یکی از ویژگی‌های مهم اقتصاد مقاومتی آن بود که صرفاً یک برنامه اقتصادی نبود، بلکه مجموعه‌ای از سیاست‌های حکمرانی را در بر می‌گرفت. از نظام بانکی و مالیاتی گرفته تا سیاست‌های ارزی، مدیریت مصرف، توسعه فناوری، اصلاح نظام اداری و افزایش شفافیت اقتصادی، همگی به‌عنوان اجزای یک منظومه دیده می‌شدند. در سال‌های بعد، بسیاری از طرح‌های مرتبط با شرکت‌های دانش‌بنیان، توسعه زنجیره ارزش، حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به واردات، ذیل همین چارچوب تعریف شدند.

آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، این است که اقتصاد مقاومتی در واقع تلاشی برای تغییر نگاه به

اقتصاد بود؛ تغییری از «اقتصاد وابسته به شرایط خارجی» به «اقتصادی که توان مدیریت شوک‌های بیرونی را داشته باشد». همین ویژگی باعث شده است که اقتصاد مقاومتی همچنان یکی از مهم‌ترین اسناد بالادستی جمهوری اسلامی در حوزه حکمرانی اقتصادی محسوب شود.

۵. نهضت علمی و فناوری؛ علم به‌عنوان ابزار قدرت ملی

در دهه هفتاد و هشتاد، بسیاری از کشورها به این جمع‌بندی رسیدند که قدرت آینده جهان نه صرفاً بر پایه منابع طبیعی، بلکه بر اساس دانش، فناوری و نوآوری شکل خواهد گرفت. جمهوری اسلامی نیز در همین دوره، توجه ویژه‌ای به توسعه علمی و فناوری نشان داد.

تأکید بر نهضت نرم‌افزاری، جنبش تولید علم، حمایت از دانشگاه‌ها، توسعه مراکز پژوهشی و افزایش سهم پژوهش در برنامه‌ریزی‌های کلان، بخشی از این رویکرد بود. در سال‌های بعد، رشد تعداد دانشگاه‌ها، افزایش مقالات علمی، توسعه زیرساخت‌های پژوهشی و شکل‌گیری شرکت‌های فناور، نتیجه همین سیاست‌ها تلقی شد.

نکته مهم در این نگاه، پیوند میان علم و استقلال کشور بود. بر اساس این دیدگاه، کشوری که در فناوری‌های راهبردی وابسته باشد، در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی نیز استقلال کامل نخواهد داشت. از همین رو، سرمایه‌گذاری در علم صرفاً یک فعالیت فرهنگی یا آموزشی تلقی نمی‌شد، بلکه بخشی از راهبرد کلان کشور برای افزایش قدرت ملی بود.

این رویکرد موجب شد توجه ویژه‌ای به حوزه‌هایی مانند فناوری نانو، زیست‌فناوری، صنایع فضایی، فناوری‌های پزشکی، انرژی و هوش مصنوعی شکل گیرد. بسیاری از این حوزه‌ها در ابتدا با تردیدهایی درباره امکان موفقیت ایران همراه بودند، اما به مرور به بخش مهمی از برنامه‌های توسعه علمی کشور تبدیل شدند.

در کنار این موضوع، حمایت از نخبگان و جلوگیری از فاصله گرفتن دانشگاه از نیازهای کشور نیز به یکی از محورهای سیاست‌گذاری تبدیل شد. ایده اصلی آن بود که دانشگاه نباید صرفاً محل آموزش باشد، بلکه باید به موتور حل مسائل کشور تبدیل شود.

از این منظر، توسعه علمی صرفاً به معنای افزایش تعداد دانشجویان یا مقالات نبود، بلکه ایجاد زیست‌بومی بود که بتواند علم را به فناوری، فناوری را به ثروت و ثروت را به قدرت ملی تبدیل کند.

۶. توسعه اقتصاد دانش‌بنیان؛ پیوند علم و تولید

یکی از تحولات مهم سال‌های اخیر، حرکت از اقتصاد متکی بر منابع طبیعی به سمت اقتصاد مبتنی بر دانش بوده است. در این چارچوب، شرکت‌های دانش‌بنیان به‌عنوان حلقه اتصال دانشگاه، صنعت و بازار مورد توجه قرار گرفتند.

پشتیبانی از این شرکت‌ها تنها یک سیاست اقتصادی نبود، بلکه تلاشی برای تغییر الگوی تولید در کشور به شمار می‌رفت؛ موضوعی که همواره مورد تأکید رهبر شهید قرار داشت و ایشان بارها بر ضرورت حرکت اقتصاد کشور به سمت دانش‌بنیان شدن و فاصله گرفتن از خام‌فروشی تأکید می‌کردند. هدف آن بود که ارزش افزوده اقتصاد بیش از گذشته بر پایه فناوری، نوآوری و خلاقیت شکل بگیرد و وابستگی به منابع سنتی کاهش یابد.

در همین راستا، صندوق‌های حمایتی، پارک‌های علم و فناوری، مراکز رشد و سازوکارهای مختلفی برای حمایت از شرکت‌های نوآور ایجاد شد. رهبر شهید در سخنان خود همواره بر تقویت این زیرساخت‌ها و حمایت عملی از نخبگان و کارآفرینان تأکید داشتند و آن را یکی از مسیرهای اصلی پیشرفت کشور می‌دانستند. بسیاری از محصولات پیشرفته در حوزه‌های پزشکی، تجهیزات صنعتی، فناوری اطلاعات، کشاورزی و انرژی حاصل فعالیت همین شرکت‌ها بوده‌اند.

اهمیت این سیاست‌های بیشتر آشکار می‌شود که رقابت قدرت‌های بزرگ جهان نیز به تدریج از

حوزه منابع طبیعی به حوزه فناوری منتقل شده است. رهبر شهید با درک این تحول، بارها هشدار داده بودند که آینده قدرت در جهان به دست کشورهای خواهد بود که در عرصه علم و فناوری پیشرو باشند. امروزه رقابت بر سر هوش مصنوعی، تراشه‌های پیشرفته، رایانش کوانتومی، زیست‌فناوری و صنایع فضایی، تعیین‌کننده جایگاه کشورها در نظم آینده جهان است.

از این منظر، توجه به اقتصاد دانش‌بنیان تنها یک انتخاب اقتصادی نیست، بلکه بخشی از راهبرد حکمرانی برای حفظ جایگاه ایران در رقابت‌های آینده محسوب می‌شود؛ راهبردی که رهبر شهید آن را یکی از ارکان استقلال و اقتدار ملی می‌دانستند. هرچه سهم دانش در تولید ملی افزایش یابد، امکان خلق ثروت، افزایش بهره‌وری و کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد نیز بیشتر خواهد شد.

به همین دلیل، بسیاری از تحلیلگران این حوزه معتقدند که یکی از مهم‌ترین میراث‌های سیاست‌گذاری چند دهه اخیر، تبدیل «علم» از یک فعالیت صرفاً دانشگاهی به یکی از ارکان قدرت ملی و حکمرانی کشور بوده است؛ مسیری که با تأکیدات مستمر رهبر شهید بر اهمیت آن، به یکی از جهت‌گیری‌های اصلی کشور تبدیل شد.

۷. بیان نافذ و تولید ادبیات راهبردی که سال‌ها چشم‌انداز وطن دوستان را شکل داد

قدرت یک رهبر تنها در صدور فرمان یا اتخاذ تصمیم‌های اجرایی خلاصه نمی‌شود؛ گاه ماندگارترین اثر یک رهبر، واژگانی است که وارد ادبیات سیاسی یک ملت می‌کند و مفاهیمی که به کمک آن‌ها، نسل‌های مختلف مسائل کشور را تحلیل و آینده را تصور می‌کنند. در چهار دهه گذشته، بخش قابل توجهی از ادبیات راهبردی جمهوری اسلامی با سخنرانی‌ها، پیام‌ها و تبیین‌های آیت‌الله خامنه‌ای شکل گرفته و به مرور به بخشی از زبان مشترک مدیران، دانشگاهیان، فعالان فرهنگی و نیروهای سیاسی تبدیل شده است.

مفاهیمی مانند «اقتصاد مقاومتی»، «جهاد تبیین»، «نرم‌افزار تمدن اسلامی»، «نهضت تولید علم»، «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، «خودباوری»، «مردمی‌سازی»، «جنگ شناختی»، «جنگ ترکیبی»، «تمدن نوین اسلامی» و ده‌ها اصطلاح دیگر، تنها واژه‌هایی برای استفاده در سخنرانی‌ها نبودند؛ بلکه تلاش داشتند چارچوبی برای فهم مسائل کشور و جهت‌دهی به تصمیم‌های کلان ارائه دهند. بسیاری از این مفاهیم، پس از طرح در سطح نظری، به اسناد بالادستی، برنامه‌های اجرایی، پژوهش‌های دانشگاهی و ادبیات رسانه‌ای راه یافتند.

یکی از ویژگی‌های این شیوه بیان، پیوند میان مبانی نظری و مسائل روز جامعه بود. در بسیاری از موارد، مفاهیم انتزاعی در قالب مثال‌های عینی و با زبانی قابل فهم برای اقشار مختلف جامعه تبیین می‌شد. همین ویژگی سبب شد که بسیاری از واژگان مطرح‌شده، از محدوده محافل تخصصی فراتر رفته و وارد گفت‌وگوی عمومی شوند.

از سوی دیگر، این ادبیات صرفاً معطوف به حل مسائل جاری نبود، بلکه همواره افقی بلندمدت را نیز ترسیم می‌کرد. تأکید بر پیشرفت علمی، استقلال، عدالت، نقش جوانان، خودتکایی، امید به آینده و نگاه تمدنی، مجموعه‌ای از مفاهیم را شکل داد که برای بسیاری از مخاطبان، تصویری از آینده مطلوب ایران ارائه می‌کرد. در این نگاه، اداره کشور تنها به مدیریت روزمره محدود نمی‌شد، بلکه بخشی از یک پروژه تاریخی برای ساخت آینده تلقی می‌شد.

بیان نافذ زمانی اثرگذار می‌شود که بتواند علاوه بر اقناع، انگیزه ایجاد کند. بسیاری از سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای با همین هدف تنظیم می‌شد؛ یعنی علاوه بر تحلیل شرایط، مخاطب را به احساس مسئولیت، مشارکت و نقش‌آفرینی دعوت می‌کرد. از این منظر، سخن صرفاً وسیله انتقال اطلاعات نبود، بلکه ابزاری برای ایجاد حرکت اجتماعی و شکل‌دهی به اراده جمعی محسوب می‌شد.

در مجموع، می‌توان گفت یکی از وجوه قابل توجه این دوره، نه فقط مجموعه‌ای از سیاست‌ها و تصمیم‌ها، بلکه شکل‌گیری نوعی ادبیات راهبردی بود که در طول سال‌ها بر شیوه اندیشیدن بخشی از نیروهای سیاسی، فرهنگی و مدیریتی کشور اثر گذاشت. این ادبیات تلاش داشت میان مفاهیمی مانند هویت، استقلال، پیشرفت، عدالت و آینده‌نگری پیوند برقرار کند و برای مواجهه با مسائل پیچیده کشور، چارچوبی مفهومی و نسبتاً مشترک در اختیار تصمیم‌گیران و کنشگران اجتماعی قرار دهد.

۸. گسترش نقش منطقه‌ای ایران و مفهوم عمق راهبردی

تحولات منطقه غرب آسیای چند دهه گذشته، سیاست خارجی و امنیت ملی ایران را با چالش‌های متعددی روبه‌رو کرده است. جنگ‌ها، ظهور گروه‌های مسلح، بی‌ثباتی برخی کشورهای همسایه و افزایش رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، ضرورت بازنگری در رویکردهای امنیتی را بیش از گذشته نمایان ساخت.

در این دوره، مفهوم «عمق راهبردی» به یکی از مباحث مهم در ادبیات امنیت ملی ایران تبدیل شد. بر اساس این نگاه، امنیت کشور تنها در مرزهای جغرافیایی تعریف نمی‌شود، بلکه تحولات پیرامونی نیز می‌تواند بر امنیت داخلی اثرگذار باشد.

۹. طرح تمدن نوین اسلامی؛ افق بلندمدت حکمرانی

یکی از مباحثی که در سال‌های اخیر بیش از گذشته در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی مطرح شده، مفهوم «تمدن نوین اسلامی» است. این ایده، نگاهی فراتر از اداره روزمره کشور دارد و تلاش می‌کند آینده‌ای بلندمدت برای پیشرفت ایران و جهان اسلام ترسیم کند.

در این چارچوب، توسعه صرفاً به رشد اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه پیشرفت علمی، عدالت، اخلاق، فرهنگ، فناوری، مشارکت اجتماعی و کارآمدی نهاد‌های حکمرانی نیز از ارکان اصلی آن محسوب می‌شوند.

طرح این چشم‌انداز موجب شده است که بسیاری از سیاست‌های کلان در حوزه آموزش، علم، فناوری، فرهنگ و اقتصاد در قالب یک افق مشترک مورد بررسی قرار گیرند. از این منظر، هر سیاست‌عمومی تنها یک اقدام اجرایی نیست، بلکه بخشی از

فرآیند ساخت آینده کشور تلقی می‌شود. این نگاه بلندمدت، یکی از ویژگی‌های متمایز سیاست‌گذاری در سال‌های اخیر بوده است؛ زیرا تلاش می‌کند میان مسائل روزمره و اهداف بلندمدت

پیوند برقرار کند و تصمیم‌های امروز را در چارچوب آینده‌کشور ارزیابی نماید.

۱۰. تأکید بر خودباوری ملی و اتکاب به ظرفیت‌های داخلی

در کنار همه محورهای پیش‌گفته، یکی از مفاهیمی که در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی تکرار شده، تأکید بر استفاده از ظرفیت‌های داخلی و تقویت اعتماد به توان ملی است.

این رویکرد بر این فرض استوار است که پیشرفت پایدار زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که کشور بتواند سرمایه انسانی، منابع طبیعی، ظرفیت‌های علمی و توان تولیدی خود را به صورت هماهنگ به کار گیرد. از همین منظر، حمایت از نخبگان، تقویت تولید داخلی، توسعه فناوری، افزایش بهره‌وری و اصلاح ساختارهای مدیریتی، اجزای مکمل یک راهبرد واحد تلقی می‌شوند. در عمل نیز بسیاری از برنامه‌های مرتبط با اقتصاد دانش‌بنیان، توسعه صنایع پیشرفته، افزایش تولید داخلی و تقویت زیرساخت‌های علمی، در همین چارچوب قابل تحلیل هستند.

مرور این ده‌محور نشان می‌دهد که دوره رهبری آیت‌الله خامنه‌ای با مجموعه‌ای از سیاست‌ها و تصمیم‌های کلان در حوزه‌های امنیت، اقتصاد، علم، فناوری، سیاست خارجی و برنامه‌ریزی بلندمدت همراه بوده است. ضمن تقدیر از روح بلند او، بر او که یگانه دوران بود درود می‌فرستیم.



از وداع بارهبر شهید تا بازگشت به معیار؛ ضرورت ایفای نقش اندیشه امام خامنه‌ای در عمل جمهوری اسلامی



اسماء اسدی پور
 دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت

تشبیح رهبر شهید انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خامنه‌ای، صرفاً یک واقعه عاطفی، آیینی یا حتی سیاسی نیست؛ این رخداد، یک لحظه تاریخی برای سنجش نسبت جمهوری اسلامی با حقیقت خویش است. تشبیح این قربانی عظیم انقلاب اسلامی فقط وداعی جانکاه نیست بلکه باید به این بیندیشیم که از این رهبر



اندیشه امام خامنه‌ای، برخلاف بسیاری از قرائت‌های سطحی، صرفاً مجموعه‌ای از مواضع سیاسی روزانه نبود. او اسلام را در امتداد همان خطی می‌فهمید که در «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» دیده می‌شود. یعنی اسلام اجتماعی، اسلام منسجم، اسلام حکومتی، اسلام اقدام‌ساز، اسلام ضد طاغوت، اسلام عدالت‌خواه، اسلام امت‌ساز و اسلام تمدن‌ساز. بنابراین وفاداری به او، یعنی وفاداری به این دستگاه فکری، نه در قول که در فکر و عمل.

بزرگ چه چیزی باقی خواهد ماند؟ نام، تصویر، خاطره، مزار، شعار، یا راه، منطق، دستگاه فکری و معیار عمل؟

پرسش بنیادین این است که پس از این تشبیح باشکوه، نظام جمهوری اسلامی با میراث فکری رهبر شهید چه خواهد کرد؟ آیا اندیشه او به متن سیاست، اقتصاد، فرهنگ، تعلیم و تربیت، دیپلماسی، عدالت، حکمرانی و تصمیم‌سازی بازخواهد گشت، یا به تدریج در قالب تجلی‌های مناسبتی، نام‌گذاری‌ها، همایش‌ها و عبارات تشریفاتی محصور خواهد شد و عمل دستگاه‌های با فاصله گرفتن از این راه آنرا مهجورتر از قبل خواهند کرد؟

بزرگ‌ترین خطر پس از شهادت رهبر عزیزمان، فراموشی او نیست؛ خطر بزرگ‌تر، تبدیل او به نمادی بی‌اثر است. رهبر شهید اگر فقط ستوده شود اما اندیشه‌اش ملاک عمل نباشد، در حقیقت از میدان اداره جامعه حذف شده است؛ حتی اگر نامش بر زبان‌ها جاری باشد. مسئله امروز جمهوری اسلامی این است که باید از «وفاداری عاطفی» به «وفاداری معرفتی و عملیاتی» عبور کند.

مراسم تشبیح از نظر شکل اجتماعی، پیام منطقه‌ای و اثر سیاسی، یکی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخ معاصر جمهوری اسلامی ایران است. اما عظمت مراسم، خودبه‌خود به استمرار خط رهبر شهید منتهی نمی‌شود. تاریخ انقلاب‌ها نشان داده است که نظام‌های سیاسی گاه رهبران خود را بسیار بزرگ می‌دارند، اما از اندیشه آنان فاصله می‌گیرند. این فاصله معمولاً آشکار و دفعی نیست؛ آرام، تدریجی و در لباس احترام رخ می‌دهد. رهبر شهید انقلاب تاکید داشتند که سخنانی که ایراد می‌کنند، معارف انقلاب اسلامی است. خطر این است که اندیشه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای یک نظر در میان دیگر نظرها دیده شود. خطر روشن فکری او با تحلیل‌های بیجا و خارج از طرح کلی حاکم بر نگاه او، کم‌رنگ شود و با

ترفندهای مختلف نسبت به مرزبندی‌های مشخص از او جامعه حساسیت زدایی شود. چنین سرنوشتی برای اندیشه رهبر شهید انقلاب، خطرناک‌تر از مخالفت صریح با او است؛ زیرا مخالفت صریح، جبهه را روشن می‌کند، اما تجلیل بی‌عمل، معیار را از خاصیت تهی می‌سازد.

مسئله امروز این است که کارگزاران جمهوری اسلامی پس از شهادت امام خامنه‌ای باید روشن کنند که نسبتشان با اندیشه او چیست. آیا اندیشه او صرفاً یکی از نظرات است، یا معیار سنجش صحت و سقم مسیر نظام؟ آیا سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، رسانه‌ای، دیپلماسی خارجی، برنامه‌ریزی توسعه، عدالت اجتماعی و نسبت دولت با مردم باید با منطق فکری او ارزیابی شود، یا اندیشه او در کنار سایر دیدگاه‌ها، صرفاً یک «میراث محترم» تلقی خواهد شد؟

اگر اندیشه رهبر شهید را به عنوان «ملاک عمل» نپذیریم، در همان وضعی قرار می‌گیریم که خود ایشان دهه‌ها درباره آن هشدار داده بود. اینکه معارف اسلام و انقلاب به مجموعه‌ای از مفاهیم پراکنده، ذهنی، بی‌نسبت با زندگی اجتماعی و بی‌اثر در شکل‌دهی جامعه تبدیل شوند. در چنین وضعی نظام ممکن است ظواهر انقلابی خود را حفظ کند، اما در منطق تصمیم‌گیری، سکولار، تکنوکرات، منفعل، وابسته و بی‌جهت شود.

حضرت آقای شهیدمان در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» این دغدغه را فریاد می‌زنند که اسلام باید به صورت یک مسلک اجتماعی، منسجم، یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی فهم شود. اسلام مجموعه‌ای از احکام پراکنده، توصیه‌های اخلاقی و عبادات فردی نیست؛ بلکه طرحی کلی برای ساخت جامعه، اداره انسان، تنظیم مناسبات اجتماعی، شکل‌دهی امت و هدایت حرکت تاریخی بشر است. تمام بیانات سالهای زعامت ایشان تالحنه شهادت

در راستای روشن ساختن طرح اسلام برای حکومت در عرصه‌های مختلف بیان شد. این رهبر عالیقدر تاکید داشتند که معارف دینی باید از ذهنیت محض خارج شود و به تکلیف عملی، زندگی اجتماعی، نهاد، سیاست و مسئولیت تبدیل گردند. بیان می‌کردند که ایمان اگر به تعهد عملی نرسد، نخواهد ماند؛ توحید اگر به نفی عبودیت غیر خدا در عرصه سیاست و اقتصاد نرسد، توحید نیست؛ ولایت اگر به انسجام امت، جهت‌دهی جامعه و اطاعت سازمان یافته از حق منتهی نشود، به محبت فردی بی‌فایده تقلیل یافته است.

در اندیشه امام خمینی معمار کبیر انقلاب اسلامی نیز می‌بینیم که ولایت نه مقام تشریفاتی، بلکه نقطه ثقل جامعه است. ولایت محور پیوستگی اجتماع برای طی طریق جامعه سازی الهی است. بنابراین اندیشه رهبر شهید انقلاب که معارف انقلاب اسلامی است، نباید صرفاً «میراث نظری» باشد؛ باید به «معیار حکمرانی» تبدیل شود. اگر اسلام طرح اجتماعی دارد و اگر ولایت برای اجرای آن طرح در جامعه است، پس اندیشه رهبری که این طرح را در طول دهه‌ها تبیین، روزآمد، عملیاتی و از گردنه‌های تاریخی عبور داده است، باید در حکم نقشه عمل نظام باشد.

اندیشه امام خامنه‌ای، برخلاف بسیاری از قرائت‌های سطحی، صرفاً مجموعه‌ای از مواضع سیاسی روزانه نبود. او اسلام را در امتداد همان خطی می‌فهمید که در «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» دیده می‌شود. یعنی اسلام اجتماعی، اسلام منسجم، اسلام حکومتی، اسلام اقدام‌ساز، اسلام ضد طاغوت، اسلام عدالت‌خواه، اسلام امت‌ساز و اسلام تمدن‌ساز. بنابراین وفاداری به او، یعنی وفاداری به این دستگاه فکری، نه در قول که در فکر و عمل.

پس از این باید روشن شود که جمهوری اسلامی یک دولت معمولی در میان دولت‌های جهان

نیست؛ بلکه صورت سیاسی یک انقلاب توحیدی است. سیاست خارجی آن دنبال تنظیم رابطه با قدرت‌ها نیست؛ میدان نفی سلطه و دفاع از استقلال ملی است. اقتصاد آن میدان تحقق عدالت، کرامت، استقلال و توزیع امکان رشد است. فرهنگ آن میدان ساخت انسان مؤمن، آزاد، مسئول و مجاهد است. آموزش آن در پی ساخت هویت تمدنی است.

پس از این باید همه برنامه‌های کشور با اندیشه رهبر شهید سنجیده شود. سیاست‌ارزی، بانکی، صنعتی، کشاورزی، آموزشی، رسانه‌ای، جمعیتی، امنیتی و دیپلماتیک، هر کدام باید از این پرسش عبور کند: آیا این سیاست جامعه را مستقل‌تر، عادلانه‌تر، مؤمن‌تر، مقاوم‌تر، منسجم‌تر و نزدیک‌تر به تمدن نوین اسلامی می‌کند، یا آن را



امروز تهدید نخست، مصادره عاطفی شهادت است. یعنی همه چیز به مراسم، مرثیه، پوستر، تصویر و یادمان محدود شود و کسی از نسبت سیاست‌های جاری با اندیشه او سؤال نکند. در چنین وضعی، ممکن است کسانی پیش از همه در سوگ او سخن بگویند که در عمل، مسیر او را در اقتصاد، فرهنگ، سیاست خارجی یا عدالت اجتماعی کنار گذاشته‌اند.

وابسته‌تر، طبقاتی‌تر، مصرف‌زده‌تر، منفعل‌تر و تابع‌تر می‌سازد؟ ملاک عمل بودن اندیشه امام خامنه‌ای یعنی هیچ تصمیمی صرفاً به دلیل کارآمدی تکنیکی پذیرفته نشود؛ بلکه نسبت آن با جهت انقلاب سنجیده شود.

لازم است نهادهایی مؤثر برای تبدیل اندیشه رهبر شهید به شاخص حکمرانی ایجاد شود. باید نظام برنامه‌ریزی کشور، نظام بودجه‌ریزی، آموزش مدیران، ارزیابی عملکرد دستگاه‌ها، تولید علم انسانی اسلامی، رسانه ملی، دانشگاه، حوزه، مدرسه و تشکل‌های مردمی، همگی نسبت خود را با این اندیشه تعریف کنند. اگر اندیشه او در کتابخانه‌ها بماند، نظام در عمل مسیر دیگری خواهد رفت.

شهادت جانگداز این رهبر بزرگ جهان اسلام و رهبر آزادی خواهان عالم بدست اشقی الاشقیای معاصر باعث ایجاد سرمایه اجتماعی عظیمی در دنیا و

منطقه و ایران شد. اما سرمایه اجتماعی اگر به برنامه، سازمان، فکر و عمل تبدیل نشود، تلف می‌شود. فرصت امروز آن است که این موج عظیم سوگ و وفاداری، به یک بازخوانی ملی از اندیشه رهبر شهید تبدیل گردد؛ بازخوانی‌ای که از مدرسه تا دانشگاه، از جریان‌های مختلف تا دولت، از مسجد تا رسانه و از اقتصاد تا دیپلماسی امتداد یابد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که بسیاری از انحرافات در جمهوری اسلامی نه از نفی صریح انقلاب، بلکه از تصمیم‌های ظاهراً فنی آغاز شده‌اند؛ تصمیم‌هایی که خود را اقتصادی، کارشناسی، مدیریتی یا بین‌المللی معرفی کرده‌اند، اما در عمق خود، نسبت جامعه را با عدالت، استقلال، هویت و ولایت تغییر داده‌اند. اندیشه رهبر شهید می‌تواند معیار تشخیص این انحرافات باشد. او همواره سیاست را در نسبت با ایمان، اقتصاد را در نسبت با عدالت، علم را در

نسبت با فکر، پیشرفت را در نسبت با استقلال و مقاومت را در نسبت با عقلانیت فهم می‌کرد.

امروز تهدید نخست، مصادره عاطفی شهادت است. یعنی همه چیز به مراسم، مژبه، پوستر، تصویر و یادمان محدود شود و کسی از نسبت سیاست‌های جاری با اندیشه او سؤال نکند. در چنین وضعی، ممکن است کسانی بیش از همه در سوگ او سخن بگویند که در عمل، مسیر او را در اقتصاد، فرهنگ، سیاست خارجی یا عدالت اجتماعی کنار گذاشته‌اند.

تهدید دوم، تفسیر گزینشی اندیشه اوست. هر جریان سیاسی ممکن است بخشی از میراث رهبر شهید را برجسته کند و بخش دیگر را کنار بگذارد. عده‌ای فقط از مقاومت بگویند و عدالت را فراموش کنند؛ عده‌ای فقط از عدالت بگویند و ولایت و استقلال را تضعیف کنند؛ عده‌ای از پیشرفت سخن بگویند و وابستگی علمی و

اقتصادی را عادی‌سازی کنند؛ عده‌ای از مردم‌سالاری سخن بگویند و امت، ایمان و جهت الهی جامعه را حذف کنند. این گزینش‌گری، خطرناک‌ترین شکل تحریف است.

تهدید سوم، تکنوکراتیزه شدن دوران پس از رهبر شهید است. در دوران فقدان رهبران بزرگ، معمولاً عده‌ای می‌کوشند سیاست را از مبانی تپی کنند و اداره کشور را به «مدیریت بی‌جهت» تقلیل دهند. در این نگاه، مسئله اصلی کشور نه جهت انقلاب، بلکه ثبات اداری، تنظیم بازار، کنترل بحران و تعامل خارجی است. جمهوری اسلامی اگر فقط اداره شود، اما هدایت نشود، از حقیقت خود فاصله می‌گیرد.

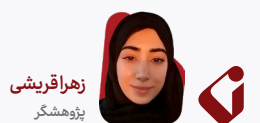
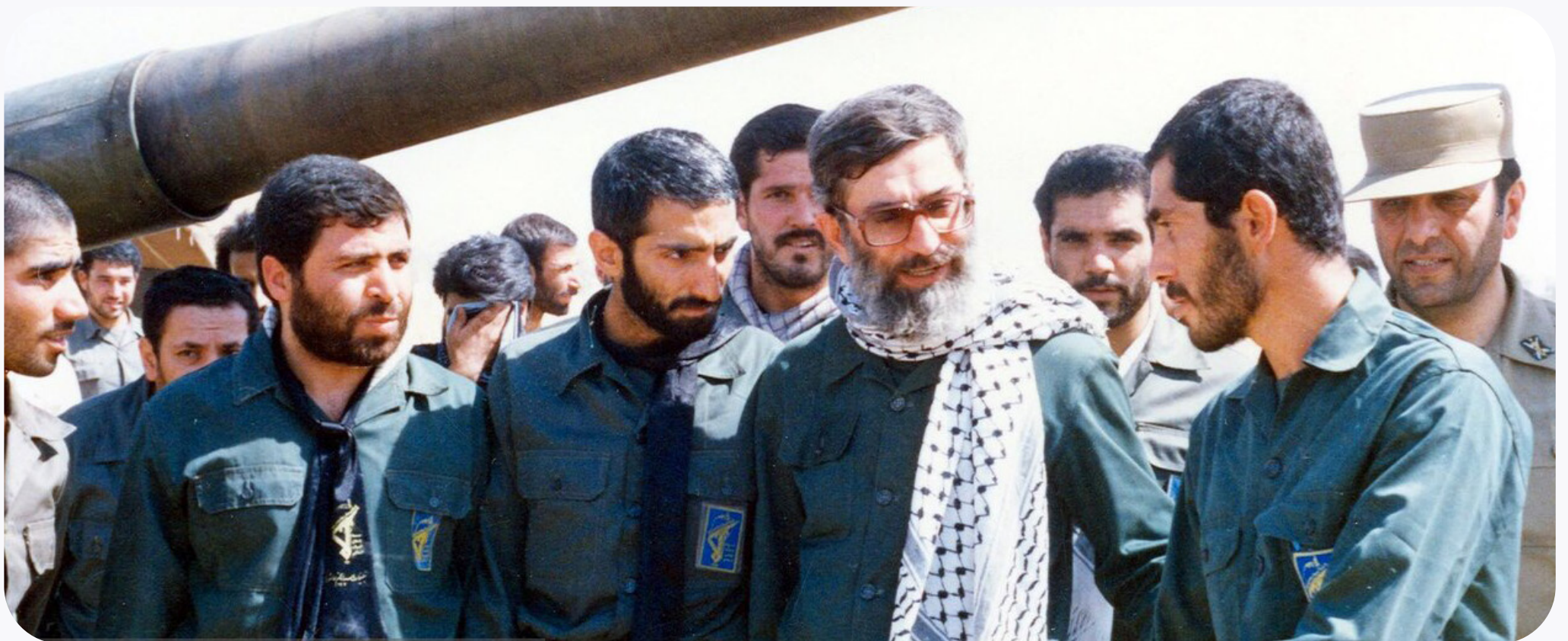
تشییع رهبر شهید انقلاب اسلامی، اگر در سطح اشک و اندوه متوقف بماند، حق این حادثه ادا نشده است. اشک لازم است، اما کافی نیست. اشک، اگر به عهد تبدیل نشود، بی‌فایده است.

عهد نیز اگر به معیار عمل تبدیل نشود، در حد احساس باقی می‌ماند. وفاداری به رهبر شهید، بیش از آنکه در عظمت تشییع آشکار شود، در شجاعت بازگشت به اندیشه او معلوم خواهد شد. فردا که مراسم‌ها پایان یابد، آزمون اصلی آغاز می‌شود: آیا جمهوری اسلامی با امام خامنه‌ای وداع کرده است، یا با تشییع او دوباره با اندیشه‌اش بیعت خواهد کرد؟

اگر پاسخ دوم باشد، شهادت او پایان یک دوره نیست؛ آغاز مرحله‌ای تازه از انقلاب اسلامی است. مرحله‌ای که در آن، اندیشه رهبر شهید نه موضوع تجلیل، بلکه معیار عمل، شاخص حکمرانی، زبان نقد، نشانه پیشرفت و میزان وفاداری نظام به حقیقت خویش خواهد بود.



میراث یک رهبر؛ مسئولیت نسل دانشگاهی در ساخت ایران آینده



زهرا قریشی پژوهشگر

امید من به شما جوان‌هاست!

تاریخ، تنها با آمدن شخصیت‌های بزرگ نوشته نمی‌شود؛ گاهی رفتن‌ها نیز اثری عمیق بر تاریخ می‌گذارند. اثری که عاملیت آن دیگر در دست آن شخصیت نیست، بلکه بر شاهانه‌های یک ملت قرار می‌گیرد. در چنین لحظه‌هایی، اندوه اگرچه طبیعی و انسانی است، اما کافی نیست. سوگ، هنگامی معنا پیدا می‌کند که به مسئولیت بینجامد و یاد، زمانی ماندگار می‌شود که به عمل تبدیل شود.

امروز، در روزهایی که ایران داغدار یکی از اثرگذارترین رهبران معاصر خود است، پرسش اصلی این است که چه رسالتی برای آنان که مانده‌اند آغاز شده است. این پرسش، بیش از همه قشر دانشگاهی را مخاطب قرار می‌دهد؛ چراکه آینده ابتدا در اندیشه‌ها متولد می‌شود.

دانشگاه، اگر تنها محل انتقال دانش باشد، رسالت خود را نیمه‌تمام گذاشته است. دانشگاه باید کانون پرورش انسان‌های مسئول،

رهبران بزرگ با افقی که پیش روی ملت می‌کشایند در حافظه تاریخ ماندگار می‌شوند. آنچه از آنان باقی می‌ماند، مجموعه‌ای از مسئولیت‌هاست؛ مسئولیت حفظ استقلال، گسترش عدالت، تقویت سرمایه اجتماعی، پاسداری از هویت ملی و تلاش برای پیشرفت علمی. این میراث، با تکرار صرف جملات و تصاویر زنده نمی‌ماند؛ بلکه در رفتار نسلی استمرار می‌یابد که آرمان را به برنامه و اندیشه راه اقدام تبدیل می‌کند.

اندیشه‌های راهگشا و اراده‌های تحول‌آفرین باشد. جامعه‌ای که با مسائل پیچیده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی روبه‌روست، بیش از هر چیز به نسلی نیاز دارد که مسئله را بشناسد، از نقد نهراسد و برای هر چالش، راهکاری علمی و عملی ارائه دهد.

رهبران بزرگ با افقی که پیش روی ملتشان می‌کشایند در حافظه تاریخ ماندگار می‌شوند. آنچه از آنان باقی می‌ماند، مجموعه‌ای از مسئولیت‌هاست؛ مسئولیت حفظ استقلال، گسترش عدالت، تقویت سرمایه اجتماعی، پاسداری از هویت ملی و تلاش برای پیشرفت علمی. این میراث، با تکرار صرف جملات و تصاویر زنده نمی‌ماند؛ بلکه در رفتار نسلی استمرار می‌یابد که آرمان را به برنامه و اندیشه راه اقدام تبدیل می‌کند.

نسل دانشگاهی امروز، وارث چنین مسئولیتی است. هر پایان تاریخی، آزمونی برای آغازهای تازه است. اگر پژوهشی گره‌ای از مشکلات مردم بگشاید، اگر ایده‌ای به اشتغال جوانان بینجامد، اگر نوآوری کیفیت زندگی را ارتقا دهد، اگر فعالیتی داوطلبانه امید را در جامعه افزایش دهد، آن‌گاه می‌توان گفت میراث یک رهبر، نه در قاب خاطره، بلکه در متن زندگی مردم ادامه

یافته است. آینده را اندیشه‌های عمیق، پژوهش‌های مسئله‌محور، گفت‌وگوی علمی، اخلاق حرفه‌ای و مسئولیت‌پذیری اجتماعی می‌سازند. دانشگاه،



وداع با رهبر شهید انقلاب، اگرچه پایانی بر حضور فیزیکی اوست، اما می‌تواند آغاز حضوری ژرف‌تر در وجدان جمعی ملت ایران باشد. اکنون زمان آن است که به استمرار راه رهبر شهید بپردازیم؛ راهی که از کلاس‌های درس، آزمایشگاه‌ها، مراکز نوآوری، تعاونی‌ها، نهادهای مردمی و همه میدان‌های خدمت به ایران می‌گذرد.

هنگامی به رسالت واقعی خود نزدیک می‌شود که دانشجو، علاوه بر آموختن، خود را نسبت به سرنوشت جامعه نیز متعهد بداند؛ زیرا علم، هنگامی ارزش می‌یابد که در خدمت انسانها و آبادانی سرزمین قرار گیرد.

وداع با رهبر شهید انقلاب، اگرچه پایانی بر حضور فیزیکی اوست، اما می‌تواند آغاز حضوری ژرف‌تر در وجدان جمعی ملت ما باشد. اکنون زمان آن است که به استمرار راه ایشان بپردازیم؛ راهی که از کلاس‌های درس، آزمایشگاه‌ها، مراکز نوآوری، تعاونی‌ها، نهادهای مردمی و همه میدان‌های خدمت به ایران می‌گذرد.

آینده ایران را اراده‌هایی خواهند ساخت که مسئولیت را بر آسایش ترجیح می‌دهند، علم را با تعهد پیوند می‌زنند و امید را به عمل تبدیل می‌کنند. اگر دانشگاه چنین نسلی را پرورش دهد، آنگاه می‌توان گفت که میراث رهبر شهید انقلاب، نه در صفحات تاریخ، بلکه در مسیر پیشرفت و عزت ایران، همچنان زنده و جاری است.



امینی که از دل تاریخ گذشت...



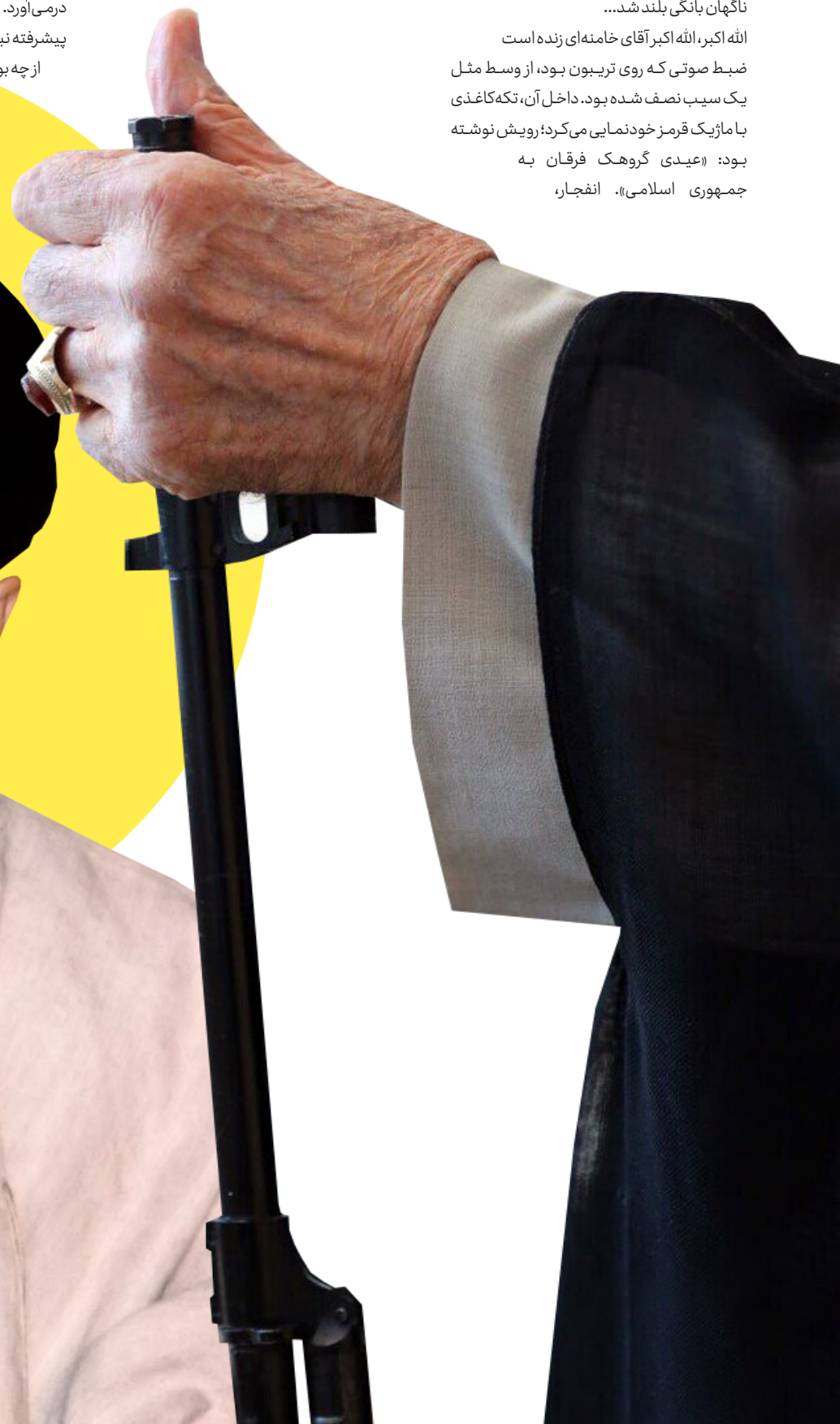
علی رحیمی
دبیرکل اتحادیه انجمن‌های
علمی اقتصاد کشور

مستقیم قلب سخنران را هدف گرفته بود، اما همان جابجایی لحظه آخر، همان حرکت ناچیز، تقدیر را به نفع ما تغییر داد. دست راستش زخمی شد، خون از صورتش جاری بود، و جراحات عمیق، او را راهی بیمارستان کرد.

فردای آن روز، هفتم تیر، قرار بود جلسه حزب جمهوری برگزار شود. جلسه‌ای که با دو انفجار مهیب، به خون شهید بهشتی و ۷۲ تن از یارانش رنگین شد. اما سخنران دیروز، در بیمارستان بود؛ مجروح، بستری، و از این مراسم مرگبار، جا مانده بود. همه چیز، از ابتدا تا انتها، به قدری دقیق و شگفت‌انگیز رقم خورده بود که آدمی بی‌اختیار به یاد آیه ۲۱۶ سوره بقره می‌افتد که: **(عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ)** چه بسا چیزی را خوش ندارید، در حالی که خیر شما در آن است، و چه بسا چیزی را دوست دارید، در حالی که شر شما در آن است.

خدا خواسته بود که او بماند. برای روزهایی که هیچ‌کس تصور نمی‌کرد؛ برای لحظاتی که ایران به این مرد جانبا، بیش از هر زمان دیگری نیاز داشت.

سال‌ها بعد، همان مرد نجات‌یافته از آن انفجار، با دستی که هرگز بهبود نیافت، نه تنها تاریخ ایران را نوشت، بلکه تفسیر تازه‌ای از انسانیت، ایمان و تمدن به جهان عرضه کرد.



ضبط صوتی که روی
تریبون بود، از وسط مثل
یک سیب نصف شده
بود. داخل آن،
تکه کاغذی با مازیک قرمز
خودنمایی می‌کرد؛
رویش نوشته بود:
**«عیدی گروهک فرقان به
جمهوری اسلامی».**
انفجار، مستقیم قلب
سخنران را هدف گرفته
بود، اما همان جابجایی
لحظه آخر، همان حرکت
ناچیز، تقدیر را به نفع ما
تغییر داد. دست
راستش زخمی شد،
خون از صورتش جاری
بود، و جراحات عمیق، او
را راهی بیمارستان کرد.

او که در خانه‌ای شصت متری در محله‌ای فقیرنشین مشهد بزرگ شده بود، از کودکی بوی محرومیت و سختی را چشیده بود، اکنون در جایگاهی ایستاده که قدرت‌های جهانی را به زانو درمی‌آورد. اما قدرت او، از بمب اتم و تسلیحات پیشرفته نبود.

از چه بود؟

از ایمانی که با آن، مرگ را نه پایان
که آغاز می‌دانست.
از علمی که با آن، ایران را به

یکی از ده کشور برتر علمی جهان تبدیل کرد. از ادبی که با آن، با سعدی و حافظ هم نفس می‌شد و شب‌ها، پیش از خواب، غزلی از حافظ می‌خواند و می‌خوانید. از ایران‌گرایی که در آن، اسلامیت و ایرانی‌ت را دو قطب متضاد نمی‌دید، بلکه «یک حقیقت» می‌خواند و می‌فرمود: (حب الوطن من الایمان) از عدالتی که آن را نه شعار، که هدف می‌دانست و می‌گفت: (عدالت هدف است و رشد و توسعه، مقدمه عدالت) از مردمی که هرگز خود را از آنان جدا نکرد و در میان شاعران و دانشمندان، دانش‌آموزان و سینماگران، در گرمای کویر و سرمای کوهستان، چون پدیری مهربان می‌گشت و می‌شنید و صحبت می‌کرد.

او در طول عمر خود، بارها آرزوی شهادت کرد. در فرازی از سخنانش، با خدای خود را ز گفت و نجوا کرد:

(پروردگارا! تو را به حق خون شهیدان، تو را به حق اولیائت، تو را به حق صاحب‌الزمان، مرگ ما را هم به شهادت در راه خودت قرار بده.)

و خدا دعایش را مستجاب کرد. اما نه در ششم تیر، که در روزی که خودش برگزیده بود. او رفت، اما نه چون یک سیاستمدار که می‌میرد و نامش فراموش می‌شود؛ او رفت چون یک **متن تاریخی**، با یک **منظومه معرفتی**، یک **میراث تمدنی**. با رفتنش، اندیشه‌اش از حصار روزمرگی رها شد و روحش در حافظه تاریخ امتداد یافت.

شهادت، آغاز خوانش درست او بود. جسم در خاک آرام خواهد گرفت، اما فکر، از حجاب معاصرت‌هایی خواهد یافت. آن‌کس که زمانی با دستی مجروح، تریبون انقلاب را نگه داشت، اکنون با روحی آزاد، در افق بلند تاریخ جای گرفته است.

او «امین» بود. تخلصی که در شعر برگزید و خود، امانت‌دار واقعی ملت ایران و ملت‌های مظلوم جهان شد. در سروده‌ای از او، حال و هوای این حقیقت را می‌توان یافت:

دلاز معركة محنت و بلا مگریز
چو گردباد به هم پیچ و چون صبا مگریز
تورا ست معجزه در کف، ز ساحران مهراس
عصایبفکن و از بیم ازدها مگریز
توموج غیرت و عزمی، ز بحر بیم مدار
حذر ز غرش طوفان مکن، ز جا مگریز
ز سست عهدی ایم دل‌دامل شکسته مشو
نشانه باش چو پرچم، ز یادها مگریز
چو صخره باش و مکن تکیه جز به دامن کوه
به حق سپار دل خویش و از دعا مگریز
تواز تبار دلیران خیبر و بدری
چو ذوالفقار و چو حیدر بزین صلا، مگریز
به نوش خند منافق ز ره کناره مگیر
به زهر خند معاند به انزوا مگریز
چو ره به قبله امن است، پایمردی کن
خطا مکن، ز توهم به ناکجا مگریز
چو تیر، راه هدف گیر و بر هدف بنشین
ز کج روی به حذر باش و از خدا مگریز
(امین) خلق و امانت‌گزار بزدان باش
به صدق کوش و خطر کن، ز مَدعا مگریز

یادگار او، تنها یک دست مجروح یا یک عمر مبارزه نیست؛ یادگار او، تمدن نوین اسلامی است. تمدنی که در آن، عدالت فراگیر، امنیت پایدار، علم پیشرو، ایمان عمیق، ایران عزیز و انسان کریم، در هم تنیده شده‌اند. تمدنی که در برابر نظام سلطه، قامت خم نمی‌کند و از استقلال خود، نه به عنوان شعار، که به عنوان هویت دفاع می‌کند. همان تمدنی که در جنگ‌های اخیر، ایران را در برابر قدرتی چون آمریکا، سربلند و استوار نشان داد و جهانیان را به حیرت واداشت.

امروز، او نیست. اما راهش هست. رهبری جدید، همان مکتب فکری را ادامه خواهد داد و روزهای با عظمتی در پیش است. روح بلندش در جوار اولیای الهی آرام گرفته، و ما، رهروان صادقی راهش، مأموریم که نه فقط سوگوار، که پاسدار باشیم. پاسدار اندیشه‌ای که در نهم اسفند ۱۴۰۴، پایان نیافت؛ بلکه آغاز شد.

باشد که در مکتب او قدم برداریم و عاقبت‌مان ختم به شهادت شود.



امروز، او نیست. اما
راهش هست. رهبری
جدید، همان مکتب
فکری را ادامه خواهد داد
و روزهای با عظمتی در
پیش است. روح بلندش
در جوار اولیای الهی آرام
گرفته، و ما، رهروان
صادق راهش، مأموریم
که نه فقط سوگوار، که
پاسدار باشیم. پاسدار
اندیشه‌ای که در نهم
اسفند ۱۴۰۴، پایان
نیافت؛ بلکه آغاز شد.



ولایت مداری حداقلی یا حداکثری



محمدسجاد پارسا پژوهشگر

پیام اخیر رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله سیدمجتبی خامنه ای مدظله العالی خطاب به مردم شریف و وفادار ایران اسلامی در مورد تفاهم و مذاکره با آمریکا بی برآتش فتنه ای بی سابقه بین انقلابی ها بود و بار دیگر ارزش جایگاه ولایت فقیه در حل بحران ها را به نمایش گذاشت. معظم له در این پیام نکات مهمی فرمودند که در جای خود باید مورد مذاکره واقع شود اما نکته ای که بیش از همه مورد توجه قرار گرفت و سبب سؤالاتی شد این بود که وقتی علی الاصول و علی المبنای باید مسئولان ارشد نظام تابع نظرات ولی فقیه باشند و پیگیری تحقق فرمایشات و منویات ایشان باشند چرا تصمیم دیگری گرفتند؟ آیا این تصمیم خلاف ولایت مداری است؟

برای پاسخ به این سؤالات باید ابتدا در مورد ولایت فقیه و مملکت ولایت مداری نکاتی ذکر شود. ولایت فقیه هم یک بحث کلامی معرفتی است هم یک بحث فقهی که مباحث مفصلی پیرامون آن مطرح شده است. حضرت امام خمینی رضوان الله علیه ولایت فقیه را ولایت رسول الله صل الله و آله وسلم می دانستند یعنی هر اختیاری در رابطه با حکومت اسلامی و امور مسلمین به پیغمبر اعظم از جانب خدای متعال تفویض شده است عیناً به ولی فقیه واگذار شده است.

بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی با وجود اختلاف مبانی با روحانیت سنتی و حضور جریان روشنفکری غرب زده ذره ای از تبیین ولایت مطلقه فقیه کوتاه نیامد و فرمودند: این که در قانون اساسی است بعضی شوونات ولی فقیه است نه همه شوون ولایت فقیه (صحیفه نور ج ۱۱ ص ۱۱۳) اما به دلایل مختلف چون پذیرش و فهم ولایت مطلقه فقیه برای خیلی ها سنگین بود آنطور که باید در مورد ویژگی هایی که به سبب این منصب الهی به شخص ولی فقیه از عالم معنا افزوده می شود پرداخته نشد و حتی برای بعض معتقدین

به ولایت مطلقه فقیه آنطور که باید هضم نشد که اطاعت از ولی فقیه در حکم اطاعت از امیرالمومنین علیه السلام است.

حجاب معاصرت و عدم تبیین شیوه مدیریت ولی فقیه که منطبق بر سیره ی اهل بیت علیهم السلام است از دیگر عوامل ناشناخته بودن این موهبت الهی است. بعد از این مقدمه کوتاه در مورد ولایت فقیه برای فهم ملاک ولایت مداری باید بیان شود احکام و نظرات ولی فقیه به مولوی و ارشادی تقسیم می شوند. حداقل ملاک تبعیت از ولی فقیه تبعیت از دستورات حکومتی ولی فقیه است. این ملاک برای جذب حداکثری و گستره ی ولایتمداران است ولی انسان مومن به حداقل ها اکتفا نمی کند. برای تبیین بهتر باید گفته شود دستورات دینی اضعف مردم را در نظر می گیرد یعنی هفده رکعت نماز یومیه که برهمگان واجب است در توان همه مردم است ولی آیا انتظار دین از مردم برای به سعادت و کمال رسیدن اکتفا به حداقل نمازهای واجب است یا مومنین را بخواندن نمازهای نافله و مستحب مثل نماز شب ترغیب می کند؟ آیا مسئولان ارشد نظام که با تعهد و قسم به التزام به قانون اساسی و ولایت فقیه در مناصب مهم حکومتی قرار گرفتند باید مثل یک شهروند عادی فقط در حد حکم حکومتی از ولی فقیه اطاعت کنند؟

مگر غیر از این است که مسئولان نظام برای تحقق اهداف متعالی اسلامی که توسط ولی فقیه استنباط و ابلاغ می شوند قبول مسئولیت کرده اند؟ اگر هر مسئولی بر اساس نظر خود به بهانه اینکه تحلیل و نظر من با ولی جامعه متفاوت است مسیری دیگری انتخاب کند فلسفه تشکیل حکومت اسلامی نقض نمی شود؟ اگر وزیر اقتصاد برخلاف امام جامعه بگوید تثبیت و ثبات نرخ ارز را قبول ندارم یا رئیس بانک مرکزی کاهش ارزش پول ملی را مهم نداند یا سران قوا برخلاف اصول و مبانی انقلاب اسلامی با توجیه اینکه مذاکره را مبارزه می دانیم پیگیری تحقق نظرات خود

باشند چه نیازی به ولی فقیه آگاه به زمان شجاع مدیر و مدبر است؟

امیدواریم علما و اساتید و روحانیون و برجستگان دانشگاهی و دلسوزان انقلاب این نقیصه و قصور را برطرف کنند و با تبیین دقیق و علمی شخصیت حقیقی و حقوقی ولی فقیه جامعه را برای تحقق فرمایشات نایب برحق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فراهم کنند زیرا علی اصول ولی خدا بدون کمک و همراهی مردم نمی تواند اهداف و ارزش های اسلامی را در کشور محقق کند. هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِضُرَّةٍ وَأَبْلًا مُؤْمِنِينَ. قلمرو دین و گستره ی شریعت بحث انتظار بشر از دین سبب ایجاد پرسش قلمرو دین و گستره ی شریعت می شود. بدین معنی که آیا دین که شامل مجموعه ای از قوانین و مقررات اعتقادی و اخلاقی و فقهی است برای تمام شوون مادی و معنوی زندگی انسان برنامه دارد یا دین فقط تکامل معنوی و اخروی بشر را برعهده گرفته است و تکامل دنیوی را به عقل و تجربه بشری واگذار کرده است؟ جواب این پرسش با توجه به مبانی معرفتی و توحیدی و فهم از اهداف و مقاصد شریعت طبیعتاً متفاوت خواهد بود.

در یک تقسیم بندی کلی روحانیت شیعه را می توان به سه جریان روحانیت سنتی، روحانیت عقلانیت اسلامی و روحانیت مصلحت اندیش غربی تقسیم کرد. هر کدام از این سه جریان حوزوی شاخصه های مختص به خود را دارند. از خصوصیات روحانیت سنتی می توان به نقل محور و عدم مداخله عقل در استنباط احکام شرعی، حفظ تراث و اصل تشیع، خلاصه کردن وظیفه مجتهد به استنباط و ابلاغ احکام، عدم دخالت و قبول مسئولیت مناصب حکومتی حتی قضاوت اشاره کرد.

روحانیت عقلانیت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی سلام الله علیه با اعتقاد به اصل مترقی

ولایت فقیه قائل بر وجوب تشکیل حکومت اسلامی و زمینه سازی برای ظهور حضرت ولیعصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء هستند. حضرت امام در کتاب البیع می فرمایند: الاسلام هو الحكومة بشؤونها و الاحکام قوانین الاسلام و هی شأن من شؤونها بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العدالة؛ از نگاه امام راحل اسلام یعنی حکومت قوانین و احکام اسلامی مطلوبیت ذاتی ندارند بلکه مطلوبیت بالعرض دارند برای اجرای و بسط عدالت. این جریان که امروزه اکثریت بدنه ی حوزه از مراجع معظم تقلید و علما و اساتید و روحانیون و طلاب انقلابی را تشکیل می دهند به تبعیت از امامان انقلاب قائل به دین حداکثری هستند و معتقدند اسلام می خواهد انسان هم دین داشته باشد هم دنیا هم علم داشته باشد هم اخلاق هم آرامش داشته باشد هم آسایش. از خصوصیات این جریان می توان اعتقاد به فقه سنتی پویا که در عین داشتن اصول ثابت مبتنی بر قرآن و سنت جوابگویی مقتضیات زمان می باشد همچنین توجه به امت سازی برای ساختن تمدن نوین اسلامی را نام برد.

جریان سوم حوزوی که در حوزه های علمیه در اقلیت هستند ولی در مناصب حکومتی و مسئولان بعد از انقلاب حضور پررنگی داشتند. جریان غربگرا تحت تاثیر سلطه علمی و تکنولوژی غرب دنبال هماهنگ کردن و عرفی کردن دین با قوانین سازمان های بین المللی مثل سازمان ملل هستند. از شاخصه های این جماعت فقه مصلحتی استحسان محور می باشد که با ادنی مناسبتی خواهان تغییر در احکام اسلامی مثل برابری حقوق زن و مرد مثل دیه و حجاب اختیاری هستند.

از اشتراکات جریان غربگرا و جریان سنتی نگاه حداقلی به دین است که نگاه آخرتی به دین دارند و صریح تر صحبت کنیم نگاه سکولار به دین دارند و تفاوت اصلی آنها این است که جریان سنتی تقید به شریعت دارند ولی جریان غربگرا

راحت احکام شریعت را با خواسته های انسان تحت تاثیر مدرنیته تغییر و تطبیق می دهند.

با توجه به این مطالب می توان ریشه انکار علوم انسانی مثل اقتصاد اسلامی و روانشناسی و جامعه شناسی و شهرسازی اسلامی را در روحانیت سنتی و تجدیدگرا شناسایی کرد. نگاه سکولار به دین و خلاصه کردن دین به امور شخصی سبب نگاه سکولار به علم هم شده است لذا آموزه های نئولیبرالی صندوق بین المللی پول بدون نسبت سنجی با آموزه های دینی مورد قبول آنها واقع می شود. اما جریان عقلانیت انقلابی با توجه به مبانی معرفتی و توحیدی حضرت امام خمینی سلام الله علیه و امام شهید آیت الله العظمی خامنه ای رضوان الله تعالی علیه موضوع احکام و دستورات اسلامی را از فقه فردی فراتر دانسته و نگاه حکومتی به مسائل اسلامی دارند و با تکیه به احکام اجتماعی اسلام مثل حج و نماز جمعه و نماز جماعت و دیگر احکام دین مبین معتقدند به دین حداکثری هستند و به کلام خدای متعال در چند جای قرآن استناد می کنند. مثل آیه شریفه و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء این کتاب را که بیانگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم. (نحل- ۸۹) و کل شیء فصلناه تفصیلاً و هر چیزی را (در قرآن) به روشنی باز نمودیم (اسراء- ۱۲).

رهبر شهید انقلاب امام خامنه عظیم الشان در این زمینه در دیداری که با اعضای محترم مجلس خبرگان در اسفند ۹۳ داشتند فرمودند: آنچه ما از مجموع معارف قرآنی استفاده می کنیم و درمی یابیم، این است که مطالبه ی اسلام از مسلمین، ایجاد نظام اسلامی به نحو کامل است؛ مطالبه ی اسلام، تحقق کامل دین اسلام است. این آن چیزی است که انسان در مجموع آن را احساس میکند. دین حداقلی و اکتفای به حداقل ها، از نظر اسلام قابل قبول نیست؛ مادر معارف خودمان چیزی به عنوان دین حداقلی نداریم، بلکه در قرآن کریم در موارد متعددی اکتفای به بعضی از تعالیم دینی دون بعضی، مذمت شده است.

قال الله رسول الله

ان مشعل المسلماء فی الارض کمثل النجوم فی السماء

بجارج ۲۵ صفحه





حکمران رسانه
شماست،
در انتشار آن
مشارکت کنید

روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران

آدرس:
خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

چاپخانه:
مجمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰
info@hokmran.com

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید یاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری
پست الکترونیک: info@hokmran.com

چطور رهبر شهید پیش از شروع جنگ نقشه عملیات‌ها را طراحی کرد؟



علیرضا آقاباگلی
پژوهشگر حکمرانی

بماند، به این وسیله، چه در ساخت‌هایی که سلسله مراتب اداری وجود داشت و چه در حوزه‌هایی که آزادی عمل مبنای فعالیت بود آتش به اختیار بودن

به راهبرد رایجی تبدیل گردید. به همین قرینه، طی دوازده روز نخست تجاوز آمریکا و اسرائیل و دو روز بعدی در دی ماه گذشته، با وجود ترور و شهادت فرماندهان ارشد نظامی و انتظامی، در مدت کوتاهی آرایش مجدد شکل گرفت و حتی تا پیش از نصب مجدد فرماندهان جایگزین، پاسخ کوبنده ایران آغاز شد. تا آنجا که

طی مدت چند روز صدای عجز و لابه دشمنان به هوا برخاست و تمنای آتش بس و تسلیم‌شان به گوش عالم رسید یا نیروهای کودتاگرا و اوار به عقب‌نشینی ساخت. با این وجود، عرصه فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی نیروهای انقلاب، در غیاب یا ضعف تشکیلاتی - تحریری قبلی وارد جنگ شد. نقطه ضعفی که در شرایط فعلی می‌تواند به صورت نقطه قوت ارزیابی شود چرا که رهبر شهید در طول دهه نود نیروهای انقلاب را برای کنشگری آتش به اختیار و بدون تبعیت از «سر» تربیت کرده و عادت داده بود. با این حال، در شرایط امروز با گذشته تفاوت جدی نیز وجود دارد.

در گذشته و طی زمان حیات رهبر شهید، عمده فعالیت نیروهای انقلاب با نوعی «حدیث‌سازی» از بیانات و رهنمودهای ایشان، عمدتاً به نوعی نص‌گرایی و صرف تکرار همان جملات دچار بود و عمق راهبردی کار فرهنگی یا کار سیاسی آن، کمتر موقعی از «فرهنگی‌کاری» و «سیاسی‌کاری» فراتر می‌رفت. امروز اما به خلاف گذشته دیگر گریزی از جبران ترک فعل، تفکر و مسئله‌مند دیدن اشارات شهید خامنه‌ای نیست. چنان‌که باید، برای استخراج برنامه عملی جهت پیروزی در جنگ، تثبیت جمهوری اسلامی و حفظ تمامیت ایران، عقل‌گرایی و فلسفه‌ورزی درباره آراء ایشان را به نحوی تمرین نمود که نه تنها باز هم بتوان رهبر شهید را در میان اتاق جنگ و مشغول فرماندهی تصور کرد بلکه برای استمرار این شیوه در جهت اجرا و پیاده‌سازی بیانات آیت الله مجتبی خامنه‌ای نیز، اندیشید.

در ساعات اولیه حمله متجاوزان آمریکایی و اسرائیلی به خاک ایران، گرچه بسته و گریخته اخبار حمله به بیت رهبری مخابره می‌شد اما سرعت واکنش نیروهای سپاه و ارتش چنان قاطع و بالا بود که همگان با نوعی اطمینان خاطر رهبر شهید را حاضر در اتاق جنگ و مشغول فرماندهی تصور می‌کردند. وضعیت برتر میدان که تا پایان روز نخست و ساعات منتهی به اعلام عمومی خبر شهادت ایشان نیز، توجهات را به خود جلب کرده بود؛ هیاهوی دشمنان را در حد خبرسازی رسانه‌ای و تلاش برای ایجاد شکاف اجتماعی تقلیل می‌داد؛ پس با وجود شهادت آیت الله خامنه‌ای در نخستین ساعت حمله، چگونه این چنین نقشه هماهنگ عملیات روزهای گذشته طراحی و اجرا شد؟

واقعیت این است که ضرورت‌های مختلف اجتماعی سال‌های زعامت رهبری، در کنار بالا رفتن تنش‌های منطقه‌ای و جهانی، در نظر گرفتن احتمال حذف فرماندهان و مدیران سطوح بالا یا قطع ارتباط مرکز با پیرامون را بدیهی ساخته بود. به همین خاطر، ایشان نه تنها طی تذکرات خصوصی خود بلکه طی بیانات عمومی گوناگون من جمله در دیدار مردم آذربایجان شرقی، در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی یا در دیدار جمعی از دانشجویان تصریح داشتند که «آتش به اختیار، فقط مخصوص کارهای فرهنگی نیست، در همه‌ی زمینه‌هایی که برای پیشرفت کشور مؤثر است جوان‌ها می‌توانند نقش‌آفرینی کنند. این یکی از امکانات ما است.» «همه جوان‌ها، همه گروه‌های مؤمن در زمینه‌های مختلف، هر کاری که برایشان میسر است، و مطابق با قوانین کشور و مصلحت کشور، باید انجام بدهند و معطل کسی نباید

ایشان نه تنها طی تذکرات خصوصی خود بلکه طی بیانات عمومی گوناگون من جمله در دیدار مردم آذربایجان شرقی، در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی یا در دیدار جمعی از دانشجویان تصریح داشتند که «آتش به اختیار، فقط مخصوص کارهای فرهنگی نیست، در همه‌ی زمینه‌هایی که برای پیشرفت کشور مؤثر است جوان‌ها می‌توانند نقش‌آفرینی کنند.

امروز اما به خلاف گذشته دیگر گریزی از جبران ترک فعل، تفکر و مسئله‌مند دیدن اشارات شهید خامنه‌ای نیست. چنان‌که باید، برای استخراج برنامه عملی جهت پیروزی در جنگ، تثبیت جمهوری اسلامی و حفظ تمامیت ایران، عقل‌گرایی و فلسفه‌ورزی درباره آراء ایشان را به نحوی تمرین نمود که نه تنها باز هم بتوان رهبر شهید را در میان اتاق جنگ و مشغول فرماندهی تصور کرد بلکه برای استمرار این شیوه در جهت اجرا و پیاده‌سازی بیانات آیت الله مجتبی خامنه‌ای نیز، اندیشید.